

جولانی و اطرافیان‌ش تفکر وهابی تکفیری را با خود حمل می‌کنند و آنچه در سایهٔ سیطرهٔ او و گروهش بر دمشق رخ داده کاملاً طبیعی است. کسانی که فکر می‌کنند می‌توان با این افراد تعامل کرد نسبت به وضعیت و عقاید آنها جاهل‌اند، زیرا آنها اشاعرهٔ اهل سنت را که اکثریت مطلق اهل سنت هستند تکفیر می‌کنند، چه برسد به دیگران. و امروز در سوریه، آنها آرزو می‌کنند که اشاعرهٔ اهل سنتِ موحد، به سلفی‌های وهابی مجسمهٔ تکفیری تبدیل شوند و اکنون این هدف اصلی و اساسی آنهاست. آنها برای تحقق این هدف، هم‌فکران خود را در مساجد اهل سنت در استان‌های سوریه منتشر کرده‌اند. و این همان خطرناک‌ترین هدفی است که اگر به صورت جزئی یا کلی به آن دست یابند، جهان باید برای مقابله با یک ارتش تاریک و تکفیری بزرگ آماده شود که به مرزهای سوریه محدود نخواهد ماند.

سید احمد الحسن، صفحهٔ ایکس، ۱۰ مارس ۲۰۲۵ م.

چند ورق از سفر طواف

دلایل حقانیت سید احمد الحسن برای
اهل تصوف و عرفان

مکلفان ماورائی به نام جن

پی‌آواز حقیقت بدویم | قسمت پنجم

وارثان حقیقت



سید احمد الحسن کیست؟

سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است. ایشان وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است و برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را داده اند و نیز فرستاده ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول الله به همه جهان انتشار یافت. سید احمد الحسن برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می شود:

۱. نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.

۲. علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده و با آن، همه علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده اند.

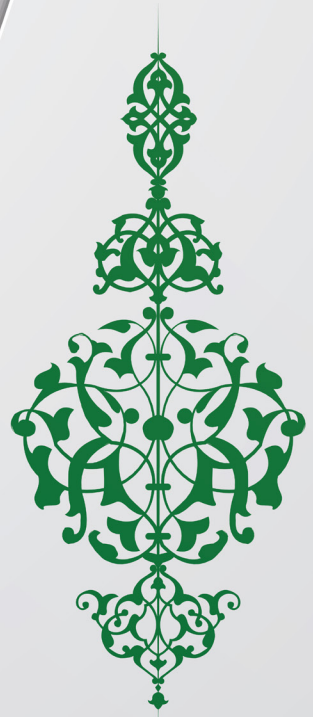
۳. پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است: از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب پینه ها زین العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین؛ که فرمود: «...ای ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن [خلافت] را به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان آورندگان است.»

دلیل حقایق

فهرست

دلائل حقایق سید احمد الحسن برای اهل تصوف و عرفان.....	۳
مکلفان ماورائی به نام جن.....	۱۸
چند ورق از سفر طواف.....	۲۶
پی آواز حقیقت بدویم قسمت پنجم.....	۳۰
وارثان حقیقت.....	۳۲



نشریه زمان ظهور

شماره ۲۰۲، جمعه ۲۹ فروردین ۱۴۰۴،
۱۹ شوال ۱۴۴۶، ۱۸ آوریل ۲۰۲۵
صاحب امتیاز: مؤسسه وارثین ملکوت

راه‌های ارتباطی:
WWW.VARESin.ORG
WWW.ALMAHDYOON.CO



هرگونه برداشت از نشریه با ذکر منبع بلامانع است.

زمان ظهور منتظر دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات
سازنده شما عزیزان است.

الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

دلایل حقانیت سید احمد الحسن برای اهل تصوف و عرفان

به قلم سید مهدی حسینی

مقدمه:

طبق آموزه‌های سید احمد الحسن در کتاب عقاید اسلام، حجت خدا برای معرفی و شناساندن خود به مردم به هیچ دلیلی احتیاج ندارد. یعنی مردم به محض این که خبر مبعوث شدن فرستاده‌ای از جانب خداوند را می‌شنوند باید بدون مطالبه هیچ گونه دلیلی به او ایمان بیاورند، چون اساساً فطرت انسان پاک آفریده شده است و جایگاهی در ملکوت دارد و اگر انسان فطرت خود را آلوده نکند، می‌تواند او را به محض اعلام رسالت، بدون هیچ دلیلی بشناسد و به او ملحق شود. اما چون اکثر انسان‌ها فطرت‌های خود را آلوده کرده‌اند، خداوند از روی رحمت خود ممکن است فرستاده خود را به دلایلی مجهز کند تا اولاً برخی از غافلان که فطرتشان کاملاً آلوده نشده است، ایمان بیاورند و به سوی خدا بازگردند؛ ثانیاً هیچ عذر و بهانه‌ای برای منکران در آخرت باقی نماند، هرچند این عذر و بهانه بی‌اساس است. [۱]

سید احمد الحسن در مصاحبه با رادیو دیترویت بیان می‌کند:

«آنچه ما به مردم تقدیم می‌کنیم، دعوت الهی است. در نتیجه، برای هر دین و مذهبی دلایل مخصوص به همان مذهب وجود دارد که از کتاب‌های خودشان و مطالبی است که صحت آن را قبول دارند. و قطعاً بسیاری از افراد منصف وجود دارند که به حق اعتراف می‌کنند و هر زمان که دلیل حقی برایشان مطرح شود، سر فرود می‌آورند و آن را می‌پذیرند. برای ادیان و مذاهب، ادله‌ای نگاشته‌ام و بسیاری از مؤمنان در این باره توضیحات کامل‌تر و جزئی‌تر را آورده‌اند.» [۲]

پیرو این کلام سید احمد الحسن در گفت‌وگو با رادیو دیترویت، بنده قصد دارم در این مقاله، ادله حقانیت سید احمد الحسن را طبق نصوص و مقبولات اهل تصوف و عرفان بیان کنم.



عقیده اهل تصوف درباره اصل دین:

اهل تصوف معتقدند در هر زمانی فرستاده و راهنمایی از جانب خداوند برای هدایت مردم وجود دارد که او اصل دین است و باید عقیده و شریعت را از او گرفت. متصوفه این راهنمای الهی را با القاب و اسامی گوناگونی از قبیل قطب، پیر، مرشد، انسان کامل، ولی حق، نبی، وصی و ... مورد خطاب قرار می‌دهند.

البته تفاوت‌هایی در معنا و مصداق این القاب و اسامی، از این منظر که آن راهنما مأذون با واسطه یا بی‌واسطه از جانب خداوند باشد، نزد آنها وجود دارد، اما همه آنها به این حقیقت نزد متصوفه اشاره دارند: همیشه فرستاده‌ای از جانب خداوند برای هدایت مردم وجود دارد.

تصوف چیست؟

تصوف مکتبی است که در آن، یگانه راه رسیدن به خدای سبحان و کشف حقیقت، از طریق تجارب عرفانی مانند رؤیا و مکاشفه و دیدن غیبات میسر است. به عقیده بنده، تاریخی برای شروع شکل‌گیری عرفان و تصوف نمی‌توان ذکر کرد. در واقع، می‌توان گفت از زمانی که انبیای الهی برای هدایت بشر مبعوث شده‌اند و از زمان شکل‌گیری تمدن بشری، عرفان و تصوف وجود داشته است. اما عرفان و تصوف اسلامی از زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) شکل گرفته است و وجودش را مدیون آن بزرگوار است. بعد از حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم)، در عرفان اسلامی انحرافات به وجود آمد، به‌طوری که تاکنون سلاسل و طریقت‌های بسیاری که خود را به پیامبر منتسب می‌کنند به وجود آمده است.

برخی از نصوص در آثار اهل تصوف که به این عقیده اذعان دارند:

مولانا جلال الدین، در مثنوی معنوی، دفتر دوم می‌نویسد:

«پس به هر دوری ولی‌ای قائم است آزمایش تا قیامت دائم است.» [۳]

در سلوک راه دین و وصول به عالم یقین، از شیخی کامل راهبر راه‌شناس صاحب ولایت صاحب تصرف گریز نباشد. [۸]
عبدالغفار اصفهانی: «اعتقاد تمام سلاسل تصوف آن است که بدون قطب و راهنما نمی‌توان طی طریق کرد.» [۹]

عقیده صوفیه مبنی بر این که در هر زمانی راهنما و هدایتگری از جانب خدا برای هدایت مردم بر روی زمین وجود دارد، از نظر مایمانی‌ها و طبق آموزه‌های سید احمد الحسن، عقیده صحیحی است، اما این که مصداق این راهنما در ادوار مختلف چه کسی بوده و اکنون چه کسی است، باید مورد بررسی قرار گیرد.



عزیزالدین نسفی: «انسان کامل همیشه در دنیا باشد، ولی زیادت از یکی نباشد ...» [۴] او در جایی دیگر می‌گوید: «انسان کامل کسی است که در شریعت، طریقت و حقیقت تمام و کامل باشد.» [۵]

محیی‌الدین ابن عربی: «دیگر انسان‌ها برای معرفت به خدا باید به انسان کامل معرفت پیدا کنند ... چون انسان کامل مظهر جامع اسماء و صفات خداست، بنابراین شناخت کامل خدا از طریق او قابل دستیابی است.» [۶]

هجویری: «بدان که قاعده و اساس طریقت تصوف و معرفت، جمله بر ولایت و اثبات آن است.» [۷]

نجم‌الدین رازی: «بدان که

را کند این است که واقعه (رؤیا) را به کسی مگو! ... [۱۳] عین القضاة همدانی، با اشاره به رؤیای یوسف نبی، آغاز سیروسلوک الهی را رؤیا می‌داند.

نجم‌الدین رازی، در کتاب مرصادالعباد، بعد از اشاره به رؤیای یوسف نبی و بیان این فرموده پیامبر اکرم ﷺ که رویای صالح بخشی از چهل و شش جزء نبوت است، می‌گوید: «بدان که سالک، چون در مجاهدت و ریاضات نفس و تصفیه دل شروع کند، او را بر ملک و ملکوت عبور و سلوک پدید آید، و در هر مقام مناسب حال او وقایع کشف افتد، گاه بود که در صورت خوابی صالح بود و گاه بود که واقعه غیبی بود.» [۱۴]

مولوی، سالکان راه حق را به فیل، و دنیاپرستانی را که تنها به این دنیا توجه دارند به خر تشبیه نموده

امامت و ریاست را به اختیار مردم بدانیم، بلکه به اختیار حق است.» [۱۱]

۲. وحی (رؤیا، کشف و شهود):

پایه و اساس سیروسلوک در تصوف، وحی الهی است که شامل رؤیا، کشف و شهود می‌شود. در آثار اهل تصوف و شرح حال بزرگان صوفیه، طریق ورود به تصوف و شروع سلوک الهی، وحی بیان شده است. عین القضاة همدانی، از صوفیان قرن ششم، در این باره می‌گوید:

«و بدایت راه خدا این است (إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ)، شیطان را البته اینجا راهی نیست. (لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَاذِبَةً) مرید اینجا زیروزبرگردد در میان واقعه [۱۲]، پس یعقوب گوید (يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ). اول وصیتی که پیر، مرید

راه شناخت قطب و پیر (حجت خدا) از نظر اهل تصوف و عرفان:

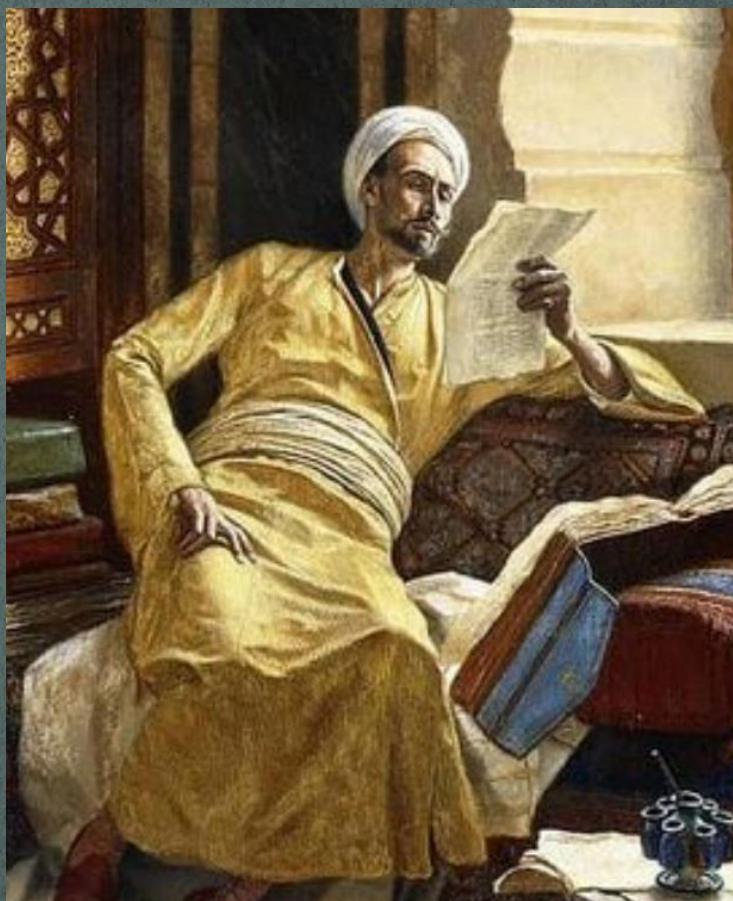
صوفیه معتقدند دو راه عمده و مهم برای شناخت پیر و قطب زمان وجود دارد: یکی نص (وصیت) و دیگری طریق وحی که شامل کشف و شهود و رؤیای صادق می‌شود.

۱. نص (وصیت):

سلاسل صوفیه یکی از راه‌های مهم و عمده شناخت قطب زمان را نص بی‌واسطه یا با واسطه انسان کامل به مدعی قطبیت می‌دانند. به این معنا که این مدعی باید از جانب انسان کامل با واسطه یا بی‌واسطه معرفی شده باشد. به عنوان مثال، نجیب‌الدین رضا تبریزی، از مشایخ سلسله ذهبیه، در شعری می‌گوید:

«بی‌سند صوفی مثال خر بُود /
سخره شیطان و کور و کر بُود
نی ز علم ظاهرش بهره بُود /
نی ز باطن اهل دردی می‌شود»
[۱۰]

یعنی کسی که ادعای ولایت و قطبیت می‌کند، اگر نص (سند) نداشته باشد، ادعایش باطل است. ملا علی نور علی‌شاه، از مشایخ سلسله نعمت‌اللهی، درباره نص می‌گوید: «عمده در شناخت عالم، نص بزرگ‌تر است، زیرا که از شعب سابقه بر تو معلوم شد که عالم را شرایطی است و کسی نمی‌داند که چه کسی آن شرایط را داراست، زیرا باید محیط باشد و نفس تامه و قدسیه داشته باشد که ببیند و هرکه را جامع صفات و دارای شرایط علم و بزرگی از جانب خدا دید خبر دهد که اوست بعد از من. و شیعه را اعتقاد به نص است که باید عالم مجاز باشد و بی‌اجازه کار او هدر است و ما جمهوری نیستیم که



زمان هم مجلس شدم ... در آن مجلس، با ماگروهی از مشایخ صوفیه که در این سلک از اعتبار برخوردار بودند حضور داشتند، از آن جمله ابوالعباس حصار و مانند او بودند ... به آنها گفتم ای برادران من، برای شما مطلبی عجیب از قطب زمان یادآور می‌شوم. پس آن مردی که خدا او را در رؤیا به من نشان داده بود، او که قطب زمان است و مدتی بود با ما زیاد ارتباط داشت و ما را دوست می‌داشت، چون جمعیت متفرق شدند، آن قطب آمد و گفت خدا تو را جزای خیر دهد، خوب عمل کردی که شخصی را که خدا تو را بر آن مطلع کرده بود نام نبردی ...، از آن به بعد تا امروز او را در شهر ندیده‌ام. [۱۷]

سلاسل تصوف و انواع آن:

مقصود از سلسله در تصوف این است که هر سلسله، رشته اجازات و وصایت خود را به حضرت محمد ﷺ می‌رساند. به عبارت دیگر، هر سلسله تصوفی، خود را جانشین برحق و مأذون با واسطه پیامبر اکرم ﷺ می‌داند.

طریقت‌های صوفیه به دو گروه کلی شیعی و سنی تقسیم می‌شوند. از طریقت‌های سنی مذهب، می‌توان به سلسله قادریه، چشتیه و شاذلیه اشاره کرد. از طریقت‌های شیعی نیز می‌توان از سلسله نعمت‌اللهی، ذهبیه و خاکساریه نام برد. نکته قابل توجه این است که سرسلسله تمام طریقت‌های تصوف اعم از شیعه و سنی به استثنای سلسله نقشبندیه، به علی بن ابی‌طالب ﷺ و از آن حضرت به پیامبر اکرم ﷺ می‌رسد. سلسله نقشبندیه

است. او در ابیاتی بیان می‌کند که فیلان باید به محض خوابیدن، منزل ازلی خود را که به هندوستان تعبیر کرده در رؤیا ببینند، اما خران از این رؤیت محروم‌اند: «پیل باید تا چو خسبد او، ستان / خواب بیند خطه هندوستان»

خر نبیند هیچ هندوستان به خواب / خرز هندوستان نکرده است اغتراب

جان همچون پیل نباید نیک زفت / تا به خواب او هند داند رفت تفت

ذکر هندوستان کند پیل از طلب / پس مصور گردد آن ذکرش به شب» [۱۵]

از آنچه گذشت، مشخص شد که رؤیا و مکاشفه در تصوف از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به همین دلیل طریق دیگری که متصوفه برای شناخت قطب زمان به نحو یقینی بیان می‌کنند رؤیا و مکاشفه است. می‌توان گفت اصلی‌ترین راه شناخت قطب زمان در تصوف طریق وحی است.

ملا علی نور علی‌شاه، در کتاب خود سلطان فلک سعادت، درباره چگونگی شناخت ولی حق می‌گوید: «اول آن که چنانچه سابق معلوم شد، چندان شخص را در تعیین عالم و دریافتن راه حق تحیر بیاید که از خود خبری نیاید و از خود فراموش داشته باشد که اگر کارد بر او زنند، چندان متالم نشود، که همه غرق در تفکر در راه حق باشد و کمال توجه را به مبدء غیبی نماید، تا آن که از الطاف بی‌چون فوراً به راه بیاید و راه حق چنان بر او منکشف شود که بر او شک و شبهه نماند، که هر چه بخواهند او را اضلال نمایند نتوانند. و این است معنی آیه (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا). چنان هدایت یابد که نفهمد از کجا آمد، به حدی که (لو کشف الغطاء ما ازدددت یقیناً). و حقیر در تشخیص عالم به طریق عین‌الیقین بلکه علم‌الیقین، به غیر این طریق اعتقاد ندارم ...» [۱۶]

در آثار اهل تصوف، داستان عرفایی که پیر خود را در رؤیا و مکاشفه شناخته‌اند به وفور پیدا می‌شود، از جمله ابن عربی که قطب خود را در رؤیا شناخته است: «همین‌طور در سال ۵۹۳ ه.ق، در شهر فاس، با قطب



برمی‌گردد. اما به‌مرور زمان و با غلبهٔ مذهب تسنن، بزرگان صوفیه جانب تقیه را پیش گرفته و اظهار تشیع نمی‌کردند، چنان‌که قاضی نور الله شوشتری می‌گوید: «و مؤلف را عقیده آن است که هیچ‌کس از این طایفهٔ رفیعه، سنی مذهب نبوده، مگر شَرِذْمَةُ ضَالَّةٍ نقشبندیه که جهت ترویج بضاعت و گول زدن اهل سنت و جماعت که فی‌الحقیقه اهل سنت و مجاعه‌اند، نقش تصوفی جهت ابوبکر بسته‌اند و خرق اجماع قوم نموده و خرقهٔ طریقت خود را به او بسته‌اند.» [۱۸]

سر سلسلهٔ خود را به ابوبکر و از او به پیامبر اکرم ﷺ می‌رساند.

بر اساس عقیدهٔ ثابت شیعه، جانشین پیامبر را باید خود ایشان از سوی خداوند تعیین کند، نه این‌که از سوی اجماع مسلمانان انتخاب شود. با توجه به این اصل اعتقادی و نظر به این‌که اکثر سلسله‌های صوفیه، نسب خود را به حضرت علی علیه السلام به‌عنوان جانشین بلا فصل و منصوص پیامبر می‌رسانند، می‌توان استدلال کرد که ریشه‌های بسیاری از طریقت‌های تصوف به شیعه

احمد الحسن کیست؟

سید احمد الحسن فرستاده‌ای از جانب انسان کامل برای اهل تصوف و عرفان؛
فرستاده‌ای از جانب امام مهدی علیه السلام برای شیعیان (همان یمانی موعود)؛
همان مهدی که در آخر الزمان متولد می‌شود نزد اهل تسنن؛
فرستاده‌ای از جانب عیسی مسیح برای مسیحیان؛
فرستاده‌ای از جانب ایلای نبی برای یهودیان؛
و فرستادهٔ خداوند برای تمامی مردم جهان است.



سید احمد الحسن فرزند سید اسماعیل، متولد منطقهٔ مدینهٔ شهر بصره در جنوب شرقی عراق است. ایشان تحصیلات دانشگاهی خود را در رشتهٔ مهندسی شهرسازی در مقطع کارشناسی در دانشگاه بصره به اتمام رسانده است. در سال ۲۰۰۲ م، به دستور انسان کامل مأمور شد رسالت خود را از نجف اشرف آغاز و مردم را به سوی حق دعوت کند.

دعوت می‌کنیم به کتاب خدا، سنت پیامبر و اهل بیت ایشان (ع).

سید احمد الحسن یکی از دلایل حقانیت خود را وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر می‌کند و می‌فرماید پیامبر مرا در وصیتش معرفی کرده است. این‌که چرا وصیت پیامبر دلیلی است بر حقانیت سید احمد الحسن، در ادامهٔ مطلب بیان خواهد شد.

خداوند متعال در آیهٔ ۱۸۰ سورهٔ بقره می‌فرماید:

(كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأُولَادِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ)
(بر شما واجب است هنگام وفاتتان، اگر خیر و خوبی به جای گذاشتید، به والدین و نزدیکانتان وصیت نیکو کنید.
این حقی است بر پرهیزکاران).

دلایل حقانیت سید احمد الحسن طبق عقاید و مقبولات اهل تصوف:

اول، نص (وصیت)

با توجه به آنچه گذشت، یکی از راه‌های شناخت قطب نزد صوفیه، نص یا وصیت است. تمام فرق تصوف از شیعه و سنی ادعا دارند مأذون و منصوص از طرف پیامبر اکرم هستند و دیگر سلاسل، فاقد اجازه و نص‌اند. به تعبیر دیگر، هر سلسله خود را مجاز و منصوص می‌داند و دیگری را تکفیر می‌کند. شکی نیست که ما اکنون در آخر الزمان هستیم و ما یمانی‌ها در این برههٔ حساس، تمام سلاسل تصوف را برای شناخت حق

و آن (نوشته) را ترک کرد. طلحه گفت: بله، شاهد بودم. [۲۰]

آیا در روز پنجشنبه که خلیفه دوم مانع شد پیامبر وصیتش را املا کند، پیامبر نوشتن وصیت را برای همیشه ترک کردند؟! پاسخ خیر است، چون طبق آیه ۱۸۰ سوره بقره، نوشتن وصیت در هنگام مرگ واجب است و پیامبر که سرور متقین است امکان ندارد این واجب الهی را ترک کند. از طرفی، پیامبر اکرم در روایات رزیه الخمیس [مصیبت روز پنجشنبه]، وصیت را به نوشتار بازدارنده از گمراهی تا ابد توصیف می فرماید. پس قطعاً پیامبر وصیتش را نگارش کرده است تا مردم به وسیله آن تا روز قیامت، اگر به آن متمسک شوند، گمراه نشوند.

سید احمد الحسن درباره ضرورت نگارش وصیت به دست پیامبر اکرم (علیه السلام)، طبق آیه ۱۸۰ سوره بقره، می فرماید:

روایتی از کتاب های اهل سنت:

ابن عباس می گوید: «روز پنجشنبه و چه پنجشنبه ای! بعد از آن، اشک هایش جاری شد، به طوری که برگونه هایش مثل دانه های مروارید می ریخت. (ابن عباس) گفت: رسول الله فرمود: «کتف و دواتی برای من بیاورید تا برای شما نوشتاری بنویسم که بعد از من گمراه نشوید.» گفتند: رسول الله هذیان می گوید.» [۱۹]

روایتی از کتاب های شیعه:

سلیم بن قیس می گوید: «امام علی (علیه السلام) در حدیثی طولانی به طلحه می فرماید: "ای طلحه، آیا شاهد رسول الله نبودی، هنگامی که از ما کتف خواست تا در آن چیزی بنویسد که باعث می شود امت گمراه نشوند و اختلاف نکنند، ولی دوست تو گفت رسول الله هذیان می گوید. رسول الله خشمگین شد

طبق این آیه، خداوند وصیت کردن را هنگام مرگ واجب کرده است. بنابراین، قطعاً پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هنگام وفاتشان وصیت کرده اند. از طرفی، خیر و خوبی در این آیه تنها به اموال و دارایی ها اطلاق نمی شود، بلکه بالاترین خیر برای پیامبر معرفی جانشینان خود جهت هدایت مردمی است که این وصیت را بعد از وفاتش می خوانند. با توجه به نصوص متواتری که هم از طریق شیعه و هم از طریق سنی نقل شده است، پیامبر در روز پنجشنبه در حالی که در بستر بیماری بودند، درخواست کردند قلم و کاغذی برایش بیاورند تا نوشتاری بنویسند که امت بعد از ایشان (صلی الله علیه و آله) هرگز گمراه نشوند، اما خلیفه دوم گفت پیامبر هذیان می گوید و مانع نگارش وصیت شد. نمونه ای از روایات رزیه الخمیس [مصیبت روز پنجشنبه]:

«اما درباره خلیفه خدا در زمین یا به طور ویژه رسول الله، روشن است که او خیر زیادی بر جای گذاشته است که همان جایگاه خلافت خدا در زمینش است، بعد از این که به ملاً اعلی رفت. خلیفه الهی کسی است که راه رسیدن تکلیف به مردم است، حال چگونه نسبت به فردی که جانشین اوست وصیت نمی کند؟! علاوه بر این، در این آیه دو لفظ صریح وجود دارد که وصیت هنگام مرگ را واجب می کند: [کتب، حقاً علی] [واجب شد، حق است بر]، پس صحیح نیست که صاحب شریعت از آن روی برگرداند، چون روی گردانی از آن، عملی قبیح و ناپسند است. [۲۱] چگونه محمد (صلی الله علیه و آله) از وصیت کردن هنگام وفات روی گردانی می کند با این که وقت کافی برای نوشتن آن داشته است، حتی بعد از این که او را از نوشتن آن جلوی مردم و شهود در روز پنجشنبه بازداشتند؟! آیا با وجود علی (علیه السلام)، سلمان، ابوذر، مقداد و عمار و غیر آنها - افرادی که نوشتن وصیت را تأیید کردند - رسول الله دو شاهد عادل از یاران خود نداشته است؟! آیا وقت نداشته اند در حالی که نزدیک به سه روز وقت داشته اند؟! فکر نمی کنم کسی که به رسول الله احترام می گذارد، بگوید ایشان (صلی الله علیه و آله) نوشتن نوشتار [وصیت] را ترک کرده اند، نوشتاری که تا روز قیامت به بازدارنده بودن امت از گمراهی توصیف شده است.» [۲۲]

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از روز پنجشنبه تا روز وفات ایشان بود، در قید حیات بودند. در شب رحلت، وصیت نامه خود را املا فرموده و حضرت علی (ع) آن را نگاشته اند. همچنین بعضی از صحابه را که نوشتن آن را در پنجشنبه تأیید کرده اند شاهد بر آن گرفته اند.

در کتاب الغیبه شیخ طوسی، تنها متنی که نوشتار بازدارنده از گمراهی روایت شده است وجود دارد. همان نوشتاری که رسول الله آن را مکتوب فرموده که احدی گمراه نشود. آل محمد (علیهم السلام) وصیت را از محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله) نقل فرموده اند:



«از ابی عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام، از پدرش باقر علیه السلام، از پدرش زین العابدین علیه السلام، از پدرش سیدالشهدا علیه السلام، از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که آن حضرت در همان شبی که شب رحلتش بود، به علی علیه السلام فرمود: ای اباالحسن، کاغذ و دواتی بیاور. و رسول الله صلی الله علیه و آله وصیت خود را املا فرمود و علی علیه السلام می نوشت تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، بعد از من دوازده امام هستند و بعد از آنها دوازده مهدی خواهند بود. پس تو ای علی، اولین دوازده امام هستی. خدای تعالی تو را در آسمان، علی مرتضی، امیر مؤمنان، صدیق اکبر، فاروق اعظم، مأمون و مهدی نامید و این نام ها برای غیر تو شایسته نیست. ای علی، تو وصی من بر خاندانم هستی، چه زنده باشند و چه مرده، و نیز وصی بر زنانم هستی، هریک را که تو بر همسری من باقی گذاری فردای قیامت مرا دیدار می کند و هریک را که تو طلاق دهی من از وی بیزارم و مرا نخواهد دید و من نیز او را در صحرای محشر نخواهم دید. و تو پس از من خلیفه و جانشین من بر اتم هستی. هرگاه وفاتت رسید (خلافت) را به فرزندم حسن واگذار کن، که او بر وصول است. چون او وفاتش رسید، آن (خلافت) را به فرزندم حسین زکی شهید مقتول بسپارد. چون هنگام وفات حسین رسید، آن (خلافت) را به فرزندش سید العابدین ذی الثفنات علی بسپارد. چون هنگام وفات او برسد، آن را به فرزندش محمد باقر بسپارد، و چون وفات او برسد، آن را به فرزندش جعفر صادق واگذار کند و چون وفات او فرارسد، آن را به فرزندش موسی بن جعفر کاظم بسپارد، و چون وفات او فرارسد، آن را به فرزندش علی رضا بسپارد. و چون وفات او برسد، آن را به فرزندش محمد تقی واگذار کند، و چون هنگام وفات او برسد، آن را به فرزندش علی ناصح بسپارد. و چون وفات او برسد، آن را به فرزندش حسن فاضل واگذار کند، و چون وفات او برسد، آن را به فرزندش محمد که مستحفظ از آل محمد علیه السلام است تسلیم می کند. ایشان دوازده امام اند. بعد از آنها دوازده مهدی هستند. پس هنگامی که وفات او رسید، آن را به فرزندش که اولین مقربان (نخستین مهدیین) است می سپارد؛ و برای او سه نام است: یک نامش مانند نام من، و نام دیگرش نام پدر من است و آنها عبدالله و احمد هستند، و نام سوم او مهدی است و او اولین مؤمنان است.» [۲۳]

وصیت کند، این نوشتار بازدارنده از گمراهی نخواهد بود. یا این که خداوند را به نادانی متهم کرده است، چون خداوند وصیت را به صفتی توصیف کرده است که بر آن منطبق نیست و نسبت به آن نادان است! از خدای سبحان، این خصوصیات به دور است و خداوند بسیار بلندمرتبه‌تر از آن چیزی است که جاهلان می‌گویند. در نتیجه، دانای توانای راست‌گوی حکیم مطلق، باید نصی که آن را به بازدارنده از گمراهی (برای کسی که به آن تمسک کند) توصیف کرده است، از ادعای افراد باطل محافظت کند تا این که صاحب اصلی آن مدعی آن شود و هدف از نص محقق شود. نص خلیفه خدا در زمین نسبت به فرد بعد از خودش که آن را به بازدارنده از گمراهی برای افرادی که به آن تمسک می‌کنند توصیف نموده است، نصی الهی است و باید از سوی خداوند از ادعای افراد دروغ‌گو و باطل محافظت شود، تا این که صاحب اصلی آن را ادعا کند.

سیداحمد الحسن برای اثبات حقانیت خود به تنها وصیت به‌جامانده از رسول الله ﷺ احتجاج کرده است و می‌فرماید رسول الله مرا در وصیتش معرفی کرده است و من همان احمد مذکور در وصیت پیامبر و همان مهدی اول از دوازده مهدی هستم. در واقع، ایشان یکی از دلایل حقانیت خود را وصیت پیامبر ذکر می‌کند. اما چگونه وصیت پیامبر بر سید احمد الحسن انطباق دارد و دلیلی بر حقانیت ایشان است؟

این که رسول الله ﷺ این وصیت را به نوشته بازدارنده از گمراهی تا ابد توصیف فرموده است، محال است که فرد باطلی بتواند ادعای وصیت کند. هر فردی که بگوید ادعای وصیت از سوی مدعیان باطل امکان دارد، خدای سبحان را به ناتوانی از محافظت از نوشتاری متهم می‌کند که آن را برای فردی که به آن تمسک کند، بازدارنده از گمراهی می‌داند، یا خدا را به دروغ‌گویی متهم می‌کند، چون خداوند این وصیت را به نوشتار بازدارنده از گمراهی توصیف کرده است، و اگر فرد باطلی بتواند ادعای

شاید برخی بگویند از کجا معلوم وصیت موجود در کتاب غیبت شیخ طوسی، وصیت پیامبر باشد و جعلی نباشد؟

در پاسخ به این افراد، باید بگوییم:

اول. روایات رزیه‌الخمیس [مصیبت روز پنج‌شنبه] به‌صورت متواتر، هم از طریق شیعه و هم از طریق اهل سنت نقل شده است، بنابراین این روایات قطعی‌الصدور و مفید یقین است. از طرفی، این روایات در صحیح‌ترین کتب اهل سنت یعنی بخاری و مسلم نقل شده است، پس کسی نمی‌تواند به صحت و صدور این روایات طعن وارد کند. بنابراین طبق این روایات، قطعاً پیامبر وصیتش را نگارش کرده است، علی‌رغم این که خلیفه دوم در روز پنج‌شنبه مانع نگارش این وصیت شد. چون طبق فرموده پیامبر این وصیت مردم را تا قیامت از گمراهی نجات می‌دهد، پس امکان ندارد پیامبر اکرم نگارش این نوشتار بازدارنده از گمراهی را ترک کرده باشد.

دوم. ضرورت نوشتن وصیت هنگام وفات طبق آیه ۱۸۰ سوره بقره، خودش دلالت بر نوشته شدن این وصیت دارد. علاوه بر حتمی بودن نوشته شدن وصیت، این وصیت باید موجود و در دسترس هم باشد تا هدف و غرض از آن، که بازدارندگی از گمراهی تا روز قیامت است، محقق شود. پس قطعاً این وصیت باید در آثار و کتب مسلمانان وجود داشته باشد تا هر کس از مردم که بخواهد به آن تمسک جوید گمراه نشود، و نیز صاحب اصلی آن بتواند به آن استناد کند و آن را ادعا کند.

بعد از او، از زمان حضرت آدم علیه السلام تا به امروز، پیامبری را مبعوث کرده است که اسم او محمد باشد؟ و او را در قسمت‌هایی از کتاب‌های نازل شده بر تمام پیامبران بیابید، غیر از حضرت محمد؟» پس از جواب ایشان عاجز ماندند. [۲۴]

در این مناظره، جاثلیق به امام رضا علیه السلام می‌گوید ما شک داریم که محمد شما همان محمد مذکور در تورات و انجیل باشد و برای ما ثابت نمی‌شود که او همین محمد است. امام رضا علیه السلام نیز در پاسخ می‌فرماید: «به شک احتجاج کردید! آیا

در طول تاریخ، انبیای الهی که حامل رسالتی آشکار و ظاهری از جانب خداوند بودند و مأمور بودند تا عموم مردم را به حق دعوت کنند، با وصیت و نصی از انبیای سابق که در کتب مقدس ادیان گذشته موجود بود، حقانیت خود را اثبات می‌کردند. برای نمونه، حضرت محمد صلی الله علیه و آله نبوت خود را برای یهودیان و مسیحیان با نصی از عیسی مسیح و موسی علیه السلام که در تورات و انجیل موجود است اثبات فرموده است. خداوند متعال می‌فرماید:

(وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى) [سوره طه، آیه ۱۳۳] (و کافران گفتند چرا از جانب پروردگارش معجزه‌ای برای ما نمی‌آورد؟ آیا دلیل روشن آنچه در کتاب‌های پیشین است برای آنان نیامده است؟!).

در این آیه، کفار به حضرت محمد صلی الله علیه و آله اعتراض می‌کردند که چرا معجزه‌ای ارائه نمی‌دهد، و خداوند در جواب این کفار می‌فرماید آیا آن دلیل روشن در کتاب‌های گذشته، یعنی تورات و

انجیل برایشان نیامده است که بازهم طلب معجزه می‌کنند؟! آن دلیل روشن در انجیل و تورات، همان نص عیسی علیه السلام و موسی علیه السلام درباره حضرت محمد صلی الله علیه و آله بوده است. در حقیقت، طبق این آیه، خداوند نص موجود در تورات و انجیل را برای اثبات نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله کافی می‌داند. گذشت صدها سال از این نص، بدون این‌که فرد باطلی آن را ادعا کند، برای اثبات این حقیقت کافی است. از وصیت عیسی علیه السلام و موسی علیه السلام بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله صدها سال گذشته است، اما کسی غیر از محمد صلی الله علیه و آله آن را ادعا نکرده است.

امام رضا علیه السلام در مناظره با جاثلیق نصرانی، برای اثبات نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله با نصی که در انجیل و تورات موجود بود بر جاثلیق احتجاج کرد:

«امام رضا علیه السلام به جاثلیق رو کرد و فرمود: «آیا انجیل بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله دلالت می‌کند؟» او گفت: «اگر انجیل دلالت بر نبوت او کند، انکار نخواهیم کرد» ... بعد از آن‌که امام رضا علیه السلام نصوص پیامبران پیشین بر رسول‌الله محمد صلی الله علیه و آله را از تورات و انجیل روشن ساخت ... جاثلیق گفت: «ولیکن برای ما ثابت نمی‌شود که او همین محمد است. اما این‌که اسم او محمد است، با این وجود نمی‌توانیم به نبوت او اقرار کنیم. و ما شک داریم که او، همان محمد شماسست.» پس امام رضا علیه السلام فرمود: «به شک احتجاج کردید! پس آیا خداوند قبل یا

خداوند قبل یا بعد از او از زمان آدم علیه السلام تا به امروز، پیامبری را مبعوث کرده است که اسم او محمد باشد؟!، یعنی امکان ندارد فرد باطلی به دروغ ادعا کند که همان محمد مذکور در تورات و انجیل است.

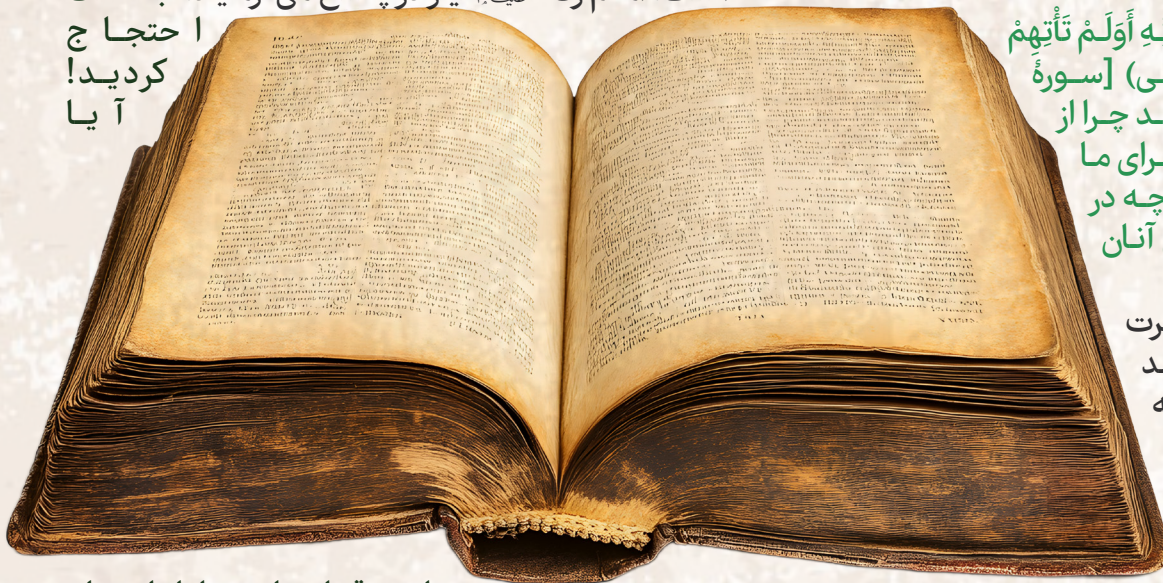
حضرت عیسی علیه السلام نیز جهت اثبات نبوت خود برای بنی‌اسرائیل، به نصوص انبیای بنی‌اسرائیل از جمله حضرت موسی علیه السلام که در تورات ذکر شده بود، احتجاج کرد:

عیسای مسیح خطاب به بنی‌اسرائیل فرمود: «اگر موسی را تصدیق می‌کردید، مرا نیز تصدیق می‌کردید. چون‌که او درباره من نوشته است. اما چون نوشته‌های او را تصدیق نمی‌کنید، پس چگونه سخن‌های مرا قبول خواهید کرد؟!» [۲۵]

همچنین می‌فرماید: «کتب را تفتیش کنید، زیرا شما گمان می‌کنید که در آنها حیات جاودانی دارید، و آنهاست که به من شهادت می‌دهند.» [۲۶]

عیسای مسیح به بنی‌اسرائیل گفت: «ای بی‌فهمان و سست‌دلان، از ایمان آوردن به آنچه انبیا گفته‌اند. آیا نمی‌بایست که مسیح این زحمات را ببیند تا به جلال خود برسد؟ پس، از موسی و سایر انبیا شروع کرده، اخبار خود را در تمام کتب برای ایشان شرح فرمود.» [۲۷]

مشاهده می‌کنید که حضرت عیسی علیه السلام هم با این‌که



حق، و سنتی از سنت‌های خداست که تغییر و تبدیلی ندارد.

(سُنَّةُ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا) [۲۸] (این سنت الهی است که در گذشته نیز بوده است؛ و هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت). سید احمد الحسن نیز با همین قانون و سنت الهی حقانیت خود را اثبات می‌کند و به تنها وصیت به‌جامانده از پیامبر خدا ﷺ استناد می‌کند و می‌گوید، من همان احمد مذکور در وصیت پیامبر هستم.

صدها سال بعد از موسی ﷺ و دیگر انبیای بنی‌اسرائیل مبعوث شده است، اما برای اثبات نبوت و حقانیت خود، با نصوص آنها که در تورات و دیگر کتب مقدس موجود بوده است بر بنی‌اسرائیل احتجاج می‌کند. از مطالب گذشته، مشخص شد که انبیای سابق مانند حضرت محمد ﷺ و حضرت عیسی ﷺ با نص و وصیتی از انبیای سابق خود که در کتب و آثار ادیان گذشته موجود بوده است، نبوت و حقانیت خود را اثبات کرده‌اند. این امر نشان می‌دهد که احتجاج و استناد به نصوص انبیای سابق، قانونی است برای شناخت مدعی

روایاتی که تأکید می‌کنند صاحب‌الامر و قائم آخرالزمان با وصیت پیامبر ﷺ شناخته می‌شود:

امام صادق ﷺ فرمود: «صاحب‌الامر با سه ویژگی شناخته می‌شود که در غیر او نیست؛ او نسبت به فرد قبلی، از بقیه مردم اولویت بیشتری دارد و وصی اوست، و نزد او سلاح رسول‌الله و وصیت رسول‌الله است. آن نزد من است و فردی با من درباره آن نزاع نمی‌کند.» [۲۹]

امام باقر ﷺ فرمود: «هر چیزی برای شما ایجاد اشکال یا شبهه کند وصیت، پرچم و سلاح رسول خدا جای هیچ‌گونه شبهه و اشکال برایتان باقی نمی‌گذارد ... برحذر باشید از کسانی که خود را به دروغ به آل محمد نسبت می‌دهند، که همانا برای آل محمد ﷺ و علی ﷺ پرچمی است (یک پرچم) و برای دیگران پرچم‌هاست. پس در جای خودت ثابت باش و از هیچ‌کس ابداً تبعیت نکن تا مردی را از فرزندان حسین ﷺ ببینی که با او وصیت رسول خدا، پرچم او و سلاح او باشد.» [۳۰]

حارث بن مغیره می‌گوید به امام صادق ﷺ عرض کردم: «صاحب‌الامر چگونه شناخته می‌شود؟» فرمود: «با آرامش، سنگینی، علم و وصیت.» [۳۱]

خدا جانشین بلافصل خود را مستقیماً به مردم زمان خود معرفی کند. مانند معرفی حضرت علی ﷺ در غدیر خم از جانب پیامبر اکرم ﷺ به‌عنوان ولی و جانشین بلافصل خود. یا مانند معرفی هارون ﷺ از جانب موسی ﷺ، هنگامی که موسی قصد داشت بنی‌اسرائیل را ترک کند و به کوه طور رود.

نص غیرمستقیم به نصی گفته می‌شود که حجت خدا غیرمستقیم خلفای باواسطه خود را برای مردم زمان‌های

این روایات نیز بیان می‌کنند که صاحب‌الامر در آخرالزمان با وصیت پیامبر ﷺ شناخته می‌شود، یعنی قائم هنگامی که مبعوث می‌شود، حقانیت خود را با وصیت پیامبر ﷺ برای مردم اثبات می‌کند. بنابراین وصیت پیامبر باید در کتب مسلمانان موجود باشد تا منجی آخرالزمان براساس آن بر مردم احتجاج کند. نص حجت خدا بر جانشینان بعد از خود یا مستقیم است یا غیرمستقیم. منظور از نص مستقیم، یعنی حجت

چنان که نفّسشان از نفس برنیاید ...» [۳۳]

سعدالدین حمویه در این نص، منجی آخرالزمان را معرفی می‌کند و می‌گوید نامش احمد است. و این احمد کسی نیست جز احمد مذکور در وصیت پیامبر ﷺ. او اوصافی را برای احمد موعود ذکر می‌کند، از جمله این که هنگامی که ظهور می‌کند، آستین به رسالات و مقالات اوایل برافشانند! یعنی احمد موعود زمانی که مبعوث می‌شود، برای اثبات حقانیت خود، نصوص و اخبار خود را از رسالات و کتب گذشتگان [اوایل] برای مردم بیان می‌کند. سعدالدین، در ادامه، می‌گوید: «و عصای علم مطلق از ید بیضای عقل کل بیندازد تا حبابل، حیل‌ها و خیالات و محالات ساحران فرعون زمان را به یکدم فروخورد، چنان که نفّسشان از نفس بر نیاید ...» و این جمله، اشاره به علمی است که همراه با احمد موعود است، و این علم نیز دلیلی بر حقانیت اوست، چنان که یکی از اوصاف انبیا و اولیای حق، علم الهی آنان است، همان گونه که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «العلم سلاحی» «علم سلاح من است». [۳۴] و قرآن معجزه علمی پیامبر ﷺ محسوب می‌شود. سید احمد الحسن با نوشتن ۲۹ عنوان کتاب در ۵۲ جلد، بخشی از علم الهی خود را منتشر کرده است. از کتاب‌های ایشان می‌توان به توهّم بی‌خدایی، توحید، عقاید اسلام، وصیت مقدس نوشتار بازدارنده از گمراهی و ... اشاره کرد. سید احمد الحسن در کتاب توهّم بی‌خدایی، به وسیله علوم روز مانند زیست‌شناسی تکاملی و مکانیک کوانتوم اثبات می‌کند که نه تنها متن دین با این علوم تعارض ندارد، بلکه کاملاً موافق و هماهنگ با این دستاوردهای علمی است. در نتیجه، از طریق همین علوم، وجود خدا را برای آنتیست‌ها و اگنوستیک‌ها ثابت می‌کند.

امام باقر ﷺ درباره قائم آخرالزمان می‌فرماید: «برای خدای تعالی، گنجی در طالقان است، نه طلاست و نه نقره، بلکه

بعد به صورت کتبی معرفی کند. مانند نص موسی و عیسی ﷺ بر حضرت محمد ﷺ در تورات و انجیل، یا مانند نص موسی ﷺ بر حضرت عیسی ﷺ در تورات. هم نص مستقیم و هم نص غیرمستقیم، نص تشخیصی هستند و ولی خدا می‌تواند برای اثبات حقانیت خود با آنها بر مردم احتجاج کند. وصیت پیامبر ﷺ در شب وفات، که متن آن در کتاب الغیبه شیخ طوسی نقل شده است، نص غیرمستقیم بر ائمه و مهدیین ﷺ و به طور خاص بر مهدی اول است.

ملا علی نور علی‌شاه در کتاب سلطان فلک سعادت، نه طریق برای شناخت حجت الهی ذکر می‌کند، که در طریق هشتم به نص غیرمستقیم اشاره می‌کند و می‌گوید: «هشتم آن که از اخبارات سابقین معلوم شود، مثل آن که شاه نعمت‌الله ولی خبر داده باشد به او و به نشانه‌های او در زمان او.» [۳۲]

سید احمد الحسن علاوه بر وصیت پیامبر ﷺ، در نصوص بزرگان تصوف نیز معرفی شده است. برای نمونه، سعدالدین حمویه، از صوفیان و عرفای بزرگ قرن هفتم

هجری، در کتاب المصباح فی التصوف، درباره منجی آخرالزمان می‌گوید:

«و محمد و احمد دو اسم‌اند به یک مسمی ظاهر گشته‌اند. در اول زمان، به اسم محمدی پیدا گشت و دعوت کرد، مردم را از دنیا به عقبی خواند. و در آخرالزمان پیدا شود به اسم احمدی، و دعوت کند مردم را از عقبی به مولی، و به اصل موضوعات و موجودات و سرّ شریعت. نقاب حجاب تعینات از وجه حقیقت براندازد و سر از گریبان طریقت برآورد، و دامن از تفرقه جهات درکشد، و آستین به رسالات و مقالات اوایل برافشانند، و ثعبان بیان عیان گرداند، و عصای علم مطلق از ید بیضای عقل کل بیندازد تا حبابل، حیل‌ها و خیالات و محالات ساحران فرعون زمان را به یک دم فروخورد.



سبحان است، بر قلوب طاهر سبک است. و چه کوتاه است راه مهاجرت، که به چیزی جز نیت نیاز ندارد ... و چه آسان است که از او درخواست کنی و او کسی است که صداها بر حضرتش مشتبه نگردد و بخشش بسیارش جز جود و کرم بر او نیفزاید. خداوند شما را بر هر خیری موفق بگرداند. آیا بر شما دشوار است که سه روز روزه بگیری و در شب هایش به درگاه خدا تضرع کنی تا شما را پاسخ گوید و حق را به شما بشناساند؟ خداوند شما را بر هر خیری موفق بگرداند. به خدا پناه ببر که او را غاری محکم و نفوذناپذیر می یابی که کسی را که به او پناه ببرد ضایع نمی کند.» [۴۰]

ایشان همچنین در پاسخ به این سؤال که چگونه می توان در کوتاه ترین زمان باور کرد که احمد الحسن فرستاده خداوند است، می فرماید:

«کوتاه ترین راه برای ایمان به غیب همان غیب است؛ بعد از این که سه روز روزه گرفتی و به حق فاطمه (س) دختر محمد ﷺ توسل کردی، از خداوند درخواست کن که به وسیله رؤیای صادق یا مکاشفه یا هر نشانه ای از نشانه های ملکوتی و غیبی، حق را از خداوند بشناسی.» [۴۱]

سید احمد الحسن وحی الهی در شناخت حجت خدا را نص از سوی خداوند سبحان معرفی می کند و می فرماید:

«این گونه نص بسیار مهم و دلیل بر خلافت است، چون مستقیماً از سوی خداوند است و در هر زمانی حضور دارد و برای همه مردم قابل دستیابی است. امکان ندارد نص مستقیم الهی با نص خلیفه خدا در صورتی که وجود داشته باشد مخالفت کند، چون هردو نص الهی هستند.»

(وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْخَوَارِجِ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرُسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ) [۴۲] (و به یاد آور زمانی را که به خواریون وحی فرستادم که به من و فرستاده من ایمان بیاورید، آنها گفتند ایمان آوردیم و گواه باش که ما مسلمانیم).

آیا روشنی بیش از این درباره رؤیا در دین خداوند وجود دارد که به وضوح در آیه می بینیم؟! آیا در آیه، شهادت خداوند به خواریون از [طریق] راه وحی روشن نیست؟ دو راه وحی، رؤیا در خواب و رؤیا در بیداری است. آیا روشنی بیشتر از این وجود دارد که رؤیا راه نص خداوند به خلیفه اش در زمین است و نزد همه بندگان که خواستار شهادت خداوند هستند [وجود دارد]؟ آیا روشنی بیشتر از این وجود دارد که رؤیا راه نص خداوند بر خلیفه اش در زمین است، راهی که هریک از مردم که بخواهند بشنوند می شنوند، بدون قید و شرطی.» [۴۳]

طبق بیان سید احمد الحسن، امکان ندارد نص مستقیم الهی با نص خلیفه خدا مخالفت کند، چون نص خلیفه خدا کلام خداست. همچنین نص مستقیم الهی نیز کلام خداست، بنابراین کلام خدا با کلام خدا

دوازده هزار نفر در خراسان اند که شعارشان احمد ... احمد است و رهبر آنها جوانی از بنی هاشم سوار بر قاطری سپیدرنگ است و پیشانی بندی قرمز رنگ بر پیشانی بسته است. گویی به او می نگریم که از رود فرات هم می گذرد. اگر دعوت او را شنیدید، به سوی او بشتابید، حتی اگر مجبور باشید سینه خیز بر روی یخ ها حرکت کنید.» [۳۵]

در این روایت، امام باقر ﷺ می فرماید شعار گنج های طالقان [ایران] احمد ... احمد است، یعنی نام امام و رهبرشان احمد است.

در روایات اهل سنت و شیعه، ویژگی های مهدی آخرالزمان از قبیل نام و محل تولدش ذکر شده است که منطبق بر سید احمد الحسن است. به عنوان مثال، در روایتی که از طریق اهل سنت وارد شده است، رسول الله درباره مهدی می فرماید: «مهدی نامش نام من، و نام پدرش نام پدر من است.» [۳۶] نام رسمی و شناسنامه ای سید احمد الحسن، احمد بن اسماعیل است؛ احمد نام پیامبر ﷺ است و اسماعیل نام جد پیامبر است که رسول الله ﷺ حضرت اسماعیل را نیز پدر خطاب کرده است. ایشان ﷺ در روایتی می فرماید: «من فرزند دو ذبح شده هستم، عبدالله و اسماعیل.» [۳۷]

امام علی ﷺ درباره محل تولد مهدی ﷺ می فرماید:

«محل تولد مهدی ﷺ مدینه است، او از اهل بیت پیامبر ﷺ است و اسمش اسم پیامبر است.» [۳۸] سید احمد الحسن متولد منطقه مدینه در بصره عراق است.

حذیفه بن یمان گوید: «شنیدم رسول الله ﷺ درباره مهدی ﷺ می فرمود: "همانا بین رکن و مقام با او بیعت می کنند و اسمش احمد و عبدالله و مهدی است، این سه اسم نام های او هستند."» [۳۹] این روایت مطابق حدیث وصیت پیامبر است که نام مهدی اول را احمد و عبدالله و مهدی ذکر می کند.

دوم، وحی الهی (رؤیا و مکاشفه):

طریق دیگری که صوفیه برای شناخت قطب به نحو یقینی استفاده می کنند، رؤیا و مکاشفه است. سید احمد الحسن به تمام کسانی که دنبال حق و حقیقت هستند می فرماید «در مورد من از خداوند سبحان سؤال کنید.» خداوندی که دلیل المتحیرین است.

سید احمد الحسن در پاسخ به سؤالی مبنی بر این که چگونه می توان یقین و اطمینان حاصل کرد که احمد الحسن فرستاده خداوند است بیان می کند:

«خداوند شما را بر هر خیری موفق بگرداند. اگر در طلب یقین و اطمینان هستی، توشه بگیر و به سوی خدای سبحان مهاجرت نما و از او مسئلت کن که تو را اجابت می کند. چقدر این توشه که همان اخلاص برای خدای

بوده‌اند که انبیا و رسالت‌های الهی را تکذیب و در نهایت سقوط کرده‌اند. از جمله آنها بلعم باعورا است که از عرفای زمان موسی علیه السلام بوده است. او فردی مستجاب‌الدعوه بوده و اسم اعظم را می‌دانسته است، اما در نهایت به موسی علیه السلام حسادت می‌کند و دشمن ایشان می‌شود. خداوند در قرآن درباره بلعم باعورا می‌فرماید:

(وَأْتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ، وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) [۴۷] (و خبر آن که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت. آنگاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد. و اگر می‌خواستیم، قدر او را به وسیله آن [آیات] بالا می‌بردیم، اما او به زمین [=دنیا] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد. از این رو داستانش چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله ور شوی، زبان از کام برآورد و اگر آن را رها کنی، [بازهم] زبان از کام برآورد. این مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند. پس این داستان را [برای آنان] حکایت کن شاید که بیندیشند).

امام رضا علیه السلام درباره بلعم باعورا می‌فرماید: «به بلعم‌بن باعورا، اسم اعظم داده شد. با آن دعا می‌کرد و مستجاب می‌شد، اما به سمت فرعون تمایل پیدا کرد. هنگامی که فرعون به دنبال موسی علیه السلام و یارانش افتاد، فرعون به بلعم گفت: "خدا را دعا کن که موسی و یارانش محبوس شوند تا به آنها برسیم." بلعم‌بن باعورا بر خرش سوار شد که به دنبال موسی برود. خرش از راه رفتن امتناع ورزید. شروع به شلاق زدنش نمود. خداوند عزوجل زبان حمار را گشود و او گفت:

"وای بر تو! چرا مرا می‌زنی؟

می‌خواهی با تو بیایم تا

پیامبر خدا و قوم مؤمنان

را نفرین کنی؟! او را

تعارض ندارد و مجموع این دو انسان را درباره صحت دعوت مدعی ولایت به یقین می‌رساند. سید احمد الحسن در خطبه نصیحتی به طلاب حوزه علمیه می‌گوید:

"و حق را به شما می‌گویم، در تورات نوشته شده است: "بر من با تمام وجودت توکل کن و بر فهمت اعتماد نکن. به هر طریقی مرا بشناس، و من راه تو را روشن می‌سازم. خود را حکیم مپندار. به من احترام بگذار و با سخنانم خود را ادب کن."

و در قرآن می‌خوانیم: (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ) [۴۴] (و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نمایم. و در حقیقت، خدا با نیکوکاران است).

شما می‌گویید شهادت دو نفر عادل را قبول داریم!! و این خداست که به من شهادت می‌دهد، و محمد علیه السلام نیز شهادت می‌دهد و علی علیه السلام نیز شهادت می‌دهد و فاطمه علیها السلام شهادت می‌دهد و حسن علیه السلام به من شهادت می‌دهد و حسین علیه السلام به من شهادت می‌دهد و علی بن الحسین علیه السلام و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و محمد علیهم السلام از طریق صدها رؤیای صادق که مؤمنان دیده‌اند، برای من شهادت می‌دهند. آیا شهادت و سخن و نصیحت‌های آنها را قبول ندارید؟! آیا به شما خبر نداده‌اند که بر صاحب حق جمع می‌شوند، هنگامی که بیاید؟ و فرمودند: "اگر دیدید که بر مردی جمع شدیم، با تمام سلاحتان [با آنچه در توان دارید] به سوی ما بشتابید." [۴۵]

بله، خداوند در ملکوت به حقانیت سید احمد الحسن شهادت می‌دهد. آیا شهادت خدای سبحان برای شما کافی نیست؟!

(وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) [۴۶] (و کسانی که کافر شدند می‌گویند تو فرستاده نیستی. بگو کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است میان من و شما شاهد باشد).

سخنی با اهل تصوف و عرفان:

قابل توجه تمامی سلاسل تصوف و عرفان: سید احمد الحسن فرستاده مستقیم و مأذون بی‌واسطه انسان کامل است. ایشان همانند پیامبرانی چون نوح، ابراهیم، یوسف، یونس، عیسی و محمد (علیهم السلام) رسالتی روشن و آشکار دارند. این فراخوانی است به اقطاب و پیروان تمامی سلاسل تصوف و عرفان که به مصدر علمشان برگردند و از حق پیروی کنند. در طول تاریخ، عرفای بسیاری



همچنین جلال‌الدین محمد، از مشایخ سلسله ذهبیه، در رساله تحفه الوجود می‌گوید:

«سلسله ولایت الهی در هر عصر دو شعبه دارد. یکی به‌طور کلیت که آن را ولایت مطلقه الهیه گویند و دیگری به‌طور جزئیت که ولایت جزئیه نامیده می‌شود و به تعبیر دیگر، اولی را ولایت شمسیه الهی و دومی را ولایت قمریه می‌نامند ... این سلطنت کلیه ذاتیه، مرتبه حقیقت نورالانوار محمدی است که در هر عصر و زمانی، در وجود مقدس یکی از امامان بزرگوار متجلی است و در آخرالزمان، حکم غیبت دارد و خاص ایشان است ... اما ولایت جزئیه که باب آن تا قیامت مفتوح است و بسته نخواهد شد ...» [۵۰]

قابل توجه این دسته از صوفیه: سید احمد الحسن نائب خاص و فرستاده مستقیم و مأذون بی‌واسطه امام مهدی (عج) است. در حقیقت، ایشان همان یمانی موعود و یکی از پنج علامت حتمی ظهور امام مهدی (عج) در روایات شیعه هستند.

آن قدر کتک زد تا خر بمرد. آنگاه اسم اعظم از زبانش گرفته شد ...» [۴۸]

طریقت‌های شیعی تصوف، امام دوازدهم شیعه - امام محمدبن الحسن (عج) - را به‌عنوان قطب‌الاقطاب (انسان کامل) قبول دارند. آنها معتقدند ائمه اطهار از جمله امام مهدی (عج) اصالتاً قطب هستند و مشایخ سلاسل تصوف، مجازاً قطب خطاب می‌شوند.

علی تابنده، ملقب به محبوب علی‌شاه، از مشایخ سلسله نعمت‌اللهی در کتاب خورشید تابنده می‌گوید: «اقطاب حقیقی و واقعی که مدار زمین به‌واسطه آنهاست، ائمه هدی (عج) هستند که هریک در زمان خود حجت خدا بوده‌اند و دوازدهمین آنان غائب منتظر و حجت زمان است، و همه ما انتظار ظهور آن حضرت را داریم. و در زمان غیبت، نمایندگان آن حضرت مجازاً قطب اصطلاح می‌شوند، و در این صورت قطب‌الاقطاب و آیه‌الله‌العظمی، غائب منتظر است.» [۴۹]

امام باقر (عج) در ضمن حدیثی طولانی می‌فرماید: «... خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز است ... و در پرچم‌ها پرچمی هدایت‌گستر از پرچم یمانی نیست و آن پرچم هدایت است، چون شما را به صاحب‌تان [امام مهدی (عج)] دعوت می‌کند. و اگر یمانی خروج کرد، فروختن اسلحه حرام می‌شود. و اگر یمانی خروج کرد، به پا خیز به‌سوی او که همانا پرچمش، پرچم هدایت است. و جایز نیست مسلمانان از او سرپیچی کنند، و اگر کسی این کار را انجام دهد از اهل جهنم است، زیرا که او دعوت به حق و هدایت به راه راست می‌کند.» [۵۱]

امام باقر (عج) در این روایت چند صفت برای یمانی ذکر می‌کند:

۱. یمانی هدایت‌گسترین پرچم است؛
۲. یمانی به صاحب‌تان [امام مهدی (عج)] دعوت می‌کند؛
۳. هرکس از یمانی سرپیچی کند اهل جهنم است؛
۴. یمانی دعوت به حق و هدایت به راه راست می‌کند.

این اوصاف نشان می‌دهد که یمانی بر همه مردم ولایت دارد و فرستاده مستقیم و نائب خاص و بی‌واسطه امام مهدی (عج) است.

منابع:

- [۱] سید احمد الحسن، عقاید اسلام، ص ۱۴ - ۱۷.
- [۲] سید احمد الحسن، مصاحبه با رادیو دیترویت، در تاریخ ۲۹ دی ۱۳۹۴.
- [۳] مولانا جلال الدین، مثنوی معنوی، دفتر دوم.
- [۴] عزیزالدین نسفی، انسان کامل، ص ۲۵.
- [۵] همان، ص ۷۴.
- [۶] محیی الدین ابن عربی، فتوحات المکیه، ج ۴، ص ۱۳۲.
- [۷] هجویری، کشف المحجوب، ص ۱۳۰.
- [۸] نجم الدین رازی، مرصاد العباد، ص ۲۲۶.
- [۹] عبدالغفار اصفهانی، رساله سعادتیه، ص ۱۵.
- [۱۰] نجیب الدین رضا تبریزی، سبع المثانی، ص ۳۵۳.
- [۱۱] عبدالغفار اصفهانی، رساله سعادتیه، ص ۴۷.
- [۱۲] واقعه در تصوف نوعی رؤیاست که انسان بین خواب و بیداری می بیند.
- [۱۳] عین القضاة همدانی، نامه های عین القضاة، ج ۱، ص ۳۶۷.
- [۱۴] نجم الدین رازی، مرصاد العباد، ص ۲۸۹.
- [۱۵] مولانا جلال الدین، مثنوی معنوی، دفتر چهارم.
- [۱۶] عبدالغفار اصفهانی، رساله سعادتیه، ص ۴۴.
- [۱۷] محیی الدین ابن عربی، فتوحات المکیه، ج ۴، ص ۷۶.
- [۱۸] قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۵.
- [۱۹] مسلم، صحیح مسلم، کتاب الوصیت، ج ۳، ص ۱۲۵۹.
- [۲۰] نعمانی، الغیبه، ص ۸۱.
- [۲۱] چون این کار مخالفت با کتاب ناطق خداست، مخالفت با این که هنگام وفات، وصیت کردن واجب است. به علاوه این که پیامبر وصیت را نوشتار بازدارنده از گمراهی تا روز قیامت توصیف کرده است، پس ترک بیان این نوشتار قطعاً عمل قبیحی است.
- [۲۲] سید احمد الحسن، وصیت مقدس نوشتار بازدارنده از گمراهی، ص ۴۱ - ۴۳.
- [۲۳] شیخ طوسی، الغیبه، چاپ فارسی ص ۳۰۰، چاپ عربی، ص ۱۵۰.
- [۲۴] شیخ حر عاملی، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۱، ص ۱۹۴ و ۱۹۵.
- [۲۵] یوحنا، فصل پنجم، آیه ۴۶ و ۴۷.
- [۲۶] یوحنا، فصل پنجم، آیه ۳۹.
- [۲۷] لوقا، فصل ۲۴، آیه ۲۵ - ۲۷.
- [۲۸] سوره فتح، آیه ۲۳.
- [۲۹] صفار، بصائر الدرجات، ص ۲۰۲.
- [۳۰] عیاشی، تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۴.
- [۳۱] شیخ صدوق، خصال، ص ۲۰۰.
- [۳۲] عبدالغفار اصفهانی، رساله سعادتیه، ص ۴۷.
- [۳۳] سعدالدین حمویه، المصباح فی التصوف، ص ۱۰۰.
- [۳۴] ابن ابی جمهور احسائی، عوالی اللالی، ج ۴، ص ۱۲۴.
- [۳۵] سید علی نیلی نجفی، منتخب الأنوار

المضیئه، ص ۳۴۳.

- [۳۶] احمد بن حنبل، مسند، ج ۷۷.
- [۳۷] فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۷، ص ۱۵۵.
- [۳۸] ابن حماد المروزی، الفتن، ج ۱، ص ۳۶۶.
- [۳۹] شیخ طوسی، الغیبه، ص ۴۵۴.
- [۴۰] سید احمد الحسن، پاسخ های روشن گرانه بر بستر امواج، ج ۶، ص ۵۸۴.
- [۴۱] سید احمد الحسن، پاسخ های روشن گرانه بر بستر امواج، ج ۱، ص ۱.
- [۴۲] سوره مائده، آیه ۱۱۱.
- [۴۳] سید احمد الحسن، عقاید اسلام، ص ۹۵ - ۱۰۰.
- [۴۴] سوره عنکبوت، آیه ۶۹.
- [۴۵] نعمانی، الغیبه، ص ۱۹۷.
- [۴۶] سوره رعد، آیه ۴۳.
- [۴۷] سوره اعراف، آیه ۱۷۵ و ۱۷۶.
- [۴۸] مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۳۷۷.
- [۴۹] علی تابنده، خورشید تابنده، ص ۷۲۴.
- [۵۰] جلال الدین محمد، تحفة الوجود، ص ۶۵.
- [۵۱] نعمانی، الغیبه، باب ۱۴، حدیث ۱۳.



مکلفان ماورائی به نام جن

اقسمت اول

به قلم ستاره شرقی

خدا رحمت کند زن عموی پدرم را، پیرزنی سال خورده و خوش صحبت بود که هر روز به دنبال وسایل گمشده اش می گشت، اما نه به خاطر کهولت سنش بلکه به خاطر از ما بهترانی که به همراهش بودند و او را اذیت و آزار می دادند. همیشه می گفت: «باز این جن و پریا اذیتم می کنن ... دوباره وسایلمو برداشتن ... حالا کلی باید دنبالشون بگردم.» خودش تعریف می کرد چند جن از جن های اقوام دعا نویس شان به سراغش آمده اند و او را اذیت می کنند. اما دیگر به کارهای شان عادت کرده بود و از آنها واهمه ای نداشت. حتی تعریف می کرد یک شب او را به عروسی شان در یک منطقه بیابانی دور بردند و بعد از چند ساعت او را بازگرداندند.

مقدمه

خاطره‌ای که برایتان بازگو کردم مبتنی بر واقعیتی است که برای یکی از بستگان ما رخ داده بود. شاید بسیاری از افراد اسم جن را شنیده باشند یا حتی آن را دیده باشند، اما درباره آن چیز زیادی نمی‌دانند. یا اگر شنیده باشند، برخی دیگر نیز با تردید به این موضوع می‌نگرند و آن را محصول تخیلات بشر یا متعلق به گذشته‌های دور می‌دانند. اما با توجه به شواهد به دست آمده و آیات و روایات متعدد، وجود جن حقیقتی انکارناپذیر و همیشگی است، چرا که همچون انسان‌ها، جن نیز برای آزمون و امتحان در این عالم مادی آفریده شده است و تا زمانی که آزمون حیات ادامه دارد، موجودیت جن نیز پایدار خواهد بود.

اهمیت خاص و ویژه جن را می‌توان با رجوع به هفتاد و دومین سوره از قرآن کریم پی برد؛ آنجاکه خداوند در اهمیت این مخلوق، سوره‌ای را با این نام در کتاب مقدسش می‌آورد.

در عالم ماده، جن و انس هر دو مخلوقاتی مکلف هستند که هر کدام به اندازه اعمال و تکالیفی که در اطاعت خدا انجام می‌دهند ارتقا می‌یابند. انسان با خلوص نیت و انجام فرامین الهی می‌تواند به بالاترین مرتبه کمال «قاب قوسین او ادنی» [۱] دست

یابد، همان طور که محمد رسول خدا (ص) به آن دست یافت. اما درباره جنیان، مسیر ارتقا متفاوت است. بالاترین مرتبه‌ای که یک جن می‌تواند به آن دست یابد، رسیدن به مقام ملائکه است. همان مقامی که ابلیس بر اثر بندگی و طاعت الهی توانست به آن دست یابد، ابلیسی که از جن بود!

قرآن کریم به صراحت از جن بودن ابلیس سخن گفته است: **(وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا) [۲]** (و [یادکن] هنگامی راکه به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید. پس [همه] جز ابلیس سجده کردند که از [گروه] جن بود و از فرمان پروردگارش سرپیچی کرد. آیا [با این حال] او و نسلش را به جای من دوستان خود می‌گیرید و حال آن که آنها دشمن شمايند و چه بد جانشینانی برای ستمگران اند).

بر اساس مباحث مطرح شده در کتاب «توحید» نوشته سید احمد الحسن، انسان به عنوان خلیفه الله در زمین، جایگاهی والاتر از فرشتگان دارد و فرشتگان نیز از جن برتر هستند (برای کسب اطلاعات بیشتر، به کتاب توحید،

مبحث «توحید در تسبیح است نه در وصف» مراجعه کنید).

از عبدالسلام بن هروی، از امام رضا (ع)، از پدران گرامی شان، از علی بن ابی طالب (ع) روایت شده است که فرمود:

رسول خدا (ص) فرمودند: «خداوند خلقی که بهتر از من باشد و نزد او گرمی‌تر از من باشد نیافریده است.» علی (ع) گوید: **به پیامبر اکرم (ص) عرض کردم: «ای رسول خدا، شما بهتری یا جبرئیل؟»** فرمود: **«ای علی، خدای تبارک و تعالی انبیای مرسل را بر ملائکه مقرب برتری داد و مرا بر جمیع انبیا و رسولان فضیلت بخشید و پس از آن، ای علی، برتری از آن تو و امامان پس از توست و فرشتگان خادمان ما و خادمان دوستداران ما هستند.»** [۳]

همچنین خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

(وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا) [۴]

(و محققاً ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم و آنها را [بر مرکب] در بر و بحر سوار کردیم و از هر غذای لذیذ و پاکیزه، آنها را روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری و فضیلت کامل بخشیدیم).

زمان پیدایش

با توجه به آیات قرآن و روایتی که در ادامه می آوریم، متوجه می شویم که خلقت جن پیش از انسان بوده است. خداوند متعال می فرماید: **(وَالْجَانَّ خَلْقًا مِنْ قَبْلِ مِنْ نَارِ السَّمُومِ)** [سوره حجر، آیه ۲۷] (و جن را پیش از آن از آتشی سوزان و بی دود پدید آوردیم). سید احمد الحسن نیز در این باره به آیات ۲۶ و ۲۷ سوره حجر اشاره می فرمایند و زمان پیدایش جن را قبل از آدم (ع) بیان می کنند. [۷]

امام باقر (ع) از پدرانش، از امام علی (ع) نقل نموده که فرمودند:

«هنگامی که خداوند خواست موجودی با دست خود بیافریند، بعد از گذشت هفت هزار سال از وجود موجوداتی به نام جن و نسناس، پرده های آسمان را کنار زد و به ملائکه فرمود: "به اوضاع جن و نسناس نظر کنید". پس فرشتگان معاصی و ریختن خون ناحق و فساد را در زمین دیدند و دیدن این صحنه ها برای آنان گران آمد. لذا عصبانی شدند و تأسف خوردند به حال آنها و عرضه داشتند: "خدایا، با دیدن این صحنه ها چرا انتقام نمی گیری؟" فرمود: "من می خواهم روی زمین خلیفه قرار دهم که حجت من بر آنها باشد." [۸]

همچنین سی امین آیه از سوره بقره، از موجودات قبل از انسان خبر می دهد که بر روی زمین فساد و تباهی می کردند و از آنها به نام جن و نسناس نام برده شده است.

جن موجودی اسرار آمیز و نامحسوس است که بنابر طبیعتش از حواس بشر پوشیده است. در این نوشتار، بر آنیم با تعریف مختصری از جن و ویژگی هایش با توجه به آیات قرآن و روایات، نگاهی گذرا به این دغدغه همیشگی انسان در طول تاریخ داشته باشیم و به سؤالات زیر پاسخ دهیم:

خلقت جن چه زمانی بوده است؟

هدف از خلقتش چیست؟

آیا جنیان نیز همانند آدمیان مکلف هستند؟

حشر و نشر و معاد دارند؟

آیا ارتباط با جنیان می تواند به نفع انسان باشد؟

آیا می توان منشأ برخی بیماری های روانی و توهمات را از جن دانست؟

اگر این گونه است، راه درمان چیست؟

این موجودات تا چه اندازه قدرت تسلط بر انسان ها را دارند؟

آیا می توان جنیان را یاری رسان حجت های الهی دانست؟

تعریف جن و ویژگی های این مخلوق

جن اسمی عربی است و معادل فارسی آن پری به معنای موجود نامرئی است. [۵]

جنس جن

جنس جن لطیف تر از

جنس آدمی است، لذا

در شرایط عادی

با چشم دیده

نمی شود. خداوند

می فرماید:

(وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ

مَارِجٍ مِنْ نَارٍ)

[۶] (و جن را

از تشعشعی از

آتش خلق

کرد).



ازدواج جنیان و تولیدمثل

وجود جنس مذکر و مؤنث در میان جن‌ها، دلالت بر تشکیل خانواده، تولیدمثل و زندگی‌های گروهی دارد، همانند آنچه در زندگی انسان‌هاست. زیرا هر دو مخلوق مکلف هستند و این تکلیف از ابتدای خلقت دنیا تا انتهای آن باید ادامه‌دار باشد، پس تولیدمثل لازمه حیات آنهاست روایتی از پیامبر اکرم (ص) به امیرالمؤمنین (ع) نیز بر این امر صحه می‌گذارد: «ای علی، در شب اول و وسط و آخر ماه آمیزش مکن که همانا جنیان در این سه شب به نزد زنان خویش برای مقاربت می‌روند.» [۹]

خداوند متعال نیز در قرآن به این موضوع اشاره دارد: (لَمْ يَطْمِئْنُوا مِنْ قَبْلِهَا إِنَّهُمْ قَبْلُهَا) [سوره الرحمن، آیه ۵۶ و ۷۴] (حوریان بهشتی را قبل از شوهرانشان، نه آدمی و نه جن دست زده است). این آیات و روایات، به وضوح نشان می‌دهد که در میان جنیان، ازدواج و زناشویی و در نتیجه، تولیدمثل رایج است، همانند آنچه در بین آدمیان مقرر شده است.

همان‌طور که انسان‌ها از مؤنث و مذکر خلق شده‌اند، در میان جن‌ها نیز این قاعده حاکم است. شاهد مثال آن، این آیه قرآنی است:

(وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا) [سوره جن، آیه ۶] (و این که مردانی از آدمیان به مردانی از جن پناه می‌بردند. پس مردان جن بر طغیان و تباهی آنان افزودند).

آیه شریفه مذکور با اشاره به وجود مردان جن، به‌طور ضمنی بر وجود جنس مؤنث در میان آنان نیز دلالت دارد، چرا که جنیان نیز همانند انسان‌ها زندگی اجتماعی دارند، همان‌گونه که در مبحث پیشین به زندگی جن و سناس پیش از آدم (ع) اشاره شد.



دارای جسمی لطیف‌اند، اما برای ادامه حیات نیاز به تغذیه دارند، البته مقدار نیاز آنها همانند نیاز انسان و حیوان نیست.

در روایات زیر، نوع غذای جن و نحوه خوردن آن بیان شده است: امام صادق (ع) می‌فرماید: «استخوان و ضایعات، غذای جنیان است.» [۱۵]

علی بن اسباط می‌گوید: «ابوحمره ثمالی غذایی تهیه و گروهی از ما را دعوت کرد. هنگام خوردن غذا، ابوحمره شخصی را دید که استخوانی را به کلی پاک می‌کرد. او را صدا زد که این کار را نکن، زیرا از علی بن الحسین (ع) شنیدم که می‌فرمود: استخوان را کاملاً برهنه نسازید، زیرا جنیان را نیز سهمی در آن است و اگر چنین کنید، چیزی ارزشمندتر از استخوان را از خانه شما می‌ربایند.» [۱۶]

روایتی از امام علی (ع) درباره باقی ماندن گوشت و چربی، پس از خوردن غذا بر دست و صورت کودکان بیان شده است. ایشان می‌فرماید: «باقی‌مانده گوشت و چربی را از تن فرزندان بزدایید، زیرا شیاطین چربی را بو می‌کنند و کودک در رختخوابش فریاد می‌کشد و می‌ترسد و دو فرشته کاتب اذیت می‌شوند.» [۱۷]

براساس روایت مذکور، شستن دست و صورت کودکان پس از صرف غذا امری ضروری است، چراکه این نواحی، محل رفت‌وآمد شیاطین و جن‌هایی

سفاهت و نادانی مانند یک جن بدکردار تنزل یافته است.» [۱۳] حضرت آدم (ع) از پدر و مادر زمینی متولد شد - چنانچه در بحث تکامل در کتاب توهّم بی‌خدایی نوشته سید احمد الحسن آمده است - لذا ازدواج فرزندان ایشان نیز از نسل همان انسان‌هایی بوده که آدم (ع) در میان آنها متولد شده است، یعنی از همان نسناس‌ها (به روایت وارده از امام علی (ع) درباره جن و نسناس‌های پیش از آدم اشاره می‌شود). [۱۴] بنا به فرموده سید احمد الحسن، هابیل با زنی ازدواج کرد که نفسش به دلیل ارتقای روحی به‌مانند یک حورالعین بود و نفس همسر قابیل از نظر سفاهت و نادانی، همانند یک جن بدکردار تنزل پیدا کرده بود. گفتنی است در اینجا سید احمد الحسن به نفوس آن زنان اشاره می‌کند و بر ازدواج جن و انس در عالم ماده به‌طور صریح اشاره نمی‌کند.

خوراک و تغذیه

یکی از نیازهای بیولوژیکی انسان، نیاز به خوردن و آشامیدن است. نیازی که در دیگر مخلوقات از جمله حیوانات و گیاهان نیز به چشم می‌خورد. تغذیه یکی از نیازهای اصلی برای ادامه حیات است. جنیان نیز گرچه

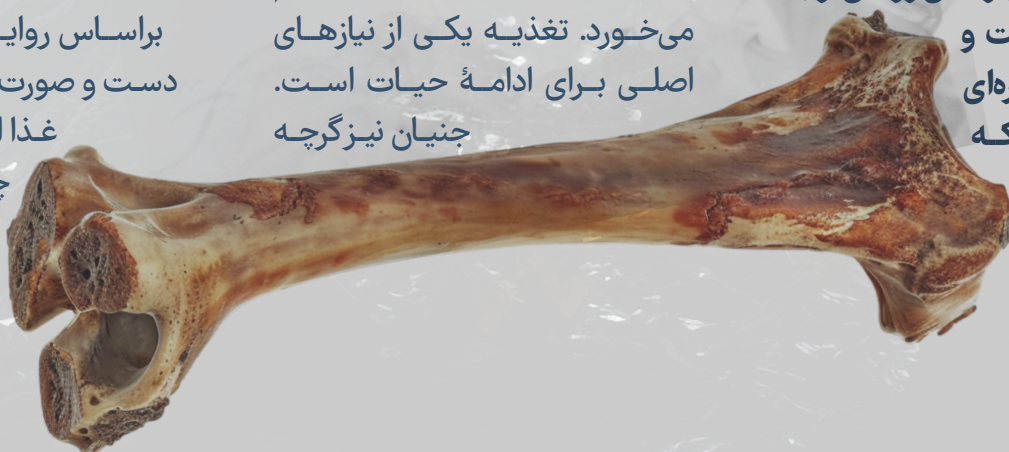
آیا ازدواج جن و انس ممکن است؟

برخی از آیه زیر چنین برداشت می‌کنند که ازدواج بین انسان و جن امکان پذیر است. [۱۰] (...وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ...) [سوره اسراء، آیه ۶۴] (... و در اموال و اولاد هم با ایشان شریک شو...). برخی پژوهشگران با استناد به منابعی [۱۱]، ادعایی مبنی بر جن بودن یکی از والدین ملکه سبا مطرح نموده‌اند. با این حال، به دلیل ماهیت ادعا و فقدان مدارک قطعی، این مسئله همچنان در هاله‌ای از ابهام باقی است و تنها معصوم (ع) به عنوان آگاه‌ترین فرد به تفاسیر قرآن، قادر به تأیید یا رد آن است.

همچنین علامه مجلسی، درباره ازدواج جن و انس چنین تصریح کرده‌اند: «مردی دانشمند و اهل قرآن را دیده است که چهار زن از جنیان یکی پس از دیگری به همسری گرفته است.» [۱۲]

درباره نحوه ازدواج فرزندان آدم (ع)، سید احمد الحسن چنین بیان می‌کند: «طبق آنچه در روایات آمده است، هابیل با حورالعین و قابیل با یک جن ازدواج کرده است و این اشاره‌ای به صالح بودن همسر هابیل و ارتقای روحی او به

حورالعین است و همچنین اشاره‌ای است به این که همسر قابیل بدکردار بوده و نفسش از نظر



ظلمانی و پستی هستند که در مرتبه‌های پایین‌تر از زمین دنیا قرار دارند، همان‌گونه که سید احمد الحسن فرمودند: «زمین‌های دیگر غیر از این زمین هستند و تاریکی آنها بیشتر و نورشان کمتر است. با توجه به این سخن رسول خدا (ص): (خداوند از زمانی که عالم اجسام را خلق کرد به آن نظر نیفکنده است)، در سطوح پایین‌تر از زمین، جایی که هیچ ارزش و اعتباری وجود ندارد، وضعیت چگونه است؟» [۲۱]

انسان با معرفت و شناخت الهی می‌تواند ارتقا یابد و از ماندن در ظلمات دنیا که هیچ اعتباری در آن نیست خود را رهایی بخشد. رهایی از ظلمات، جن و انس را شامل می‌شود، چرا که هر دو موجوداتی مکلف خلق شده‌اند و می‌توانند با انجام فرامین الهی از ظلمات دنیا به سوی روشنایی و ارتقای روحی در حرکت باشند. همان‌گونه که برای همسران هابیل و قایل اتفاق افتاد، یکی ارتقا یافت و نفسش همچون حورالعین شد و دیگری همچون جن بدکار نفسش تنزل یافت.

است که سبب اذیت و آزار کودکان در خواب می‌شوند. نحوه غذا خوردن جنیان با انسان‌ها متفاوت است و جسم لطیف آنان حجم غذا را نمی‌پذیرد. به همین خاطر «غذا خوردن آنها از طریق بو و استنشاق است.» [۱۸] این امر با روایت پیشین از امیرالمؤمنین (ع) مبنی بر بوییدن چربی و غذا توسط جن‌ها هم‌خوانی دارد. لازم به ذکر است که روایات ائمه اطهار (ع) درباره ویژگی‌های جن‌ها، به دلیل ماهیت غیرمادی این موجودات، از درک حسی انسان‌ها فراتر است و تنها معصومان (ع) به حقیقت آن‌ها آگاه هستند. لذا در این پژوهش، به ظاهر برخی روایات اشاره شده است تا زمانی که حجت معصوم از حقایق آن برای ما پرده بردارد.

مکان زندگی

انسان‌ها برای زیست بر کره زمین، سازه‌های گوناگونی همچون ساختمان‌ها را برپا می‌کنند. اما زیستگاه جن‌ها به مکان خاصی محدود نمی‌شود. اکثر این موجودات، در مکان‌های خلوت و کم‌تردد اقامت می‌گزینند. در روایتی از امام صادق (ع) آمده است که می‌فرماید: «در وادی شقره (بیابانی که رنگ خاکش سرخ مایل به زرد است) نماز نخوان، زیرا در آنجا منازل جن است.» [۱۹]

سید احمد الحسن در تبیین مکان زندگی اجنه می‌فرماید: «برخی از جنیان بر همین زمینی که ما زندگی می‌کنیم، زندگی می‌کنند و برخی در زمین‌های پایین‌تر.» [۲۰]

زمین‌های پایین‌تر، همان زمین‌های



مرگ و نیستی

(كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ) [۲۲] (هرکه روی زمین است دستخوش مرگ و فناست)، همچنین: (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ...) [۲۳] (هر نفسی شربت مرگ را خواهد چشید ...).

شاید بسیاری گمان کنند که مرگ و فنا در این دنیا مختص بنی آدم است و جنیان عمرهای طولانی و بی پایانی دارند، یعنی تا زمانی که این دنیا به پایان برسد! همان گونه که ابلیس از خداوند تا روز برانگیخته شدن مهلت خواست: (قَالَ أَنظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ) [سوره اعراف، آیه ۱۴ و ۱۵] (گفت: مرا تا روزی که برانگیخته شوند، مهلت ده! فرمود: تو از مهلت یافتگانی). اما در آیه دیگری از قرآن، مشخص می شود که جنیان نیز همانند آدمیان از بین می روند، در نتیجه، مرگ و نیستی در آنان نیز وجود دارد. خداوند متعال می فرماید: (وَقَيِّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ) [سوره فصلت، آیه ۲۵] (به خاطر کفر و طغیانشان برای آنان هم نشینانی [مفسد و تبهکار] گماشتیم که لذا یز مادی و شهوانی حال و آینده را در نظرشان زیبا و دلربا جلوه دادند، و فرمان عذاب بر آنان در [زمره] گروه هایی از جن و انس که پیش از آنان درگذشتند، محقق و ثابت شد. آنان بی تردید زیان کارند).

ادامه دارد ...

همان طور که حیات و زندگی در این عالم ماده جریان دارد، مرگ نیز در بین مخلوقات خدا در عالم ماده دیده می شود. عالم دنیا عالم حیات و ممات است، چه این مخلوق انسان باشد، چه حیوان باشد و چه حتی جن! خداوند در آیاتی از قرآن کریم می فرماید:



- [۲۱] همان، سؤال ۱۵۲
[۲۲] سورة الرحمن، آیه ۲۶.
[۲۳] سورة آل عمران، آیه ۱۸۵.

[۱] «(قاب قوسین او ادنی) (تا به قدر دو کمان یا نزدیکتر)، فرمود: میان دو طرف کمان تا سر آن. فرمود: میان این دو حجابی می درخشید و خاموش می شد. این مطلب را نفهمیدم جز این که فرمود: زبرجدی است. پیامبر گویی به اراده خدا از میان چیزی شبیه سوراخ سوزن به نور عظمت (الهی) نگریست ... «کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۴۳؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۰۶؛ فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۵، ص ۸۷؛ (برای اطلاعات بیشتر، به مبحث (الرحمن الرحیم) کتاب گزیده‌ای از تفسیر سورة فاتحه نوشته سید احمد الحسن مراجعه کنید).

[۲] سورة كهف، آیه ۵۰.

[۳] شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۵؛ شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۵۵.

[۴] سورة اسراء، آیه ۷۰.

[۵] فرهنگ معین

[۶] سورة الرحمن، آیه ۱۵.

[۷] سید احمد الحسن، پاسخ‌های روشن‌گر بر بستر امواج، ج ۲، سؤال ۱۵۱.

[۸] فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۱، ص ۷۱۰.

[۹] حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۹۱.

[۱۰] سیوطی، لقط المرجان فی احکام الجنان، ص ۳۰؛ ثعالبی، الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۲۷ و ۲۴۶.

[۱۱] ابوالفتوح رازی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۴۷-۴۹.

[۱۲] مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۳۱۲.

[۱۳] سید احمد الحسن، پاسخ‌های روشن‌گر بر بستر امواج، ج ۲، سؤال ۱۴۸.

[۱۴] شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۰۴ و ۱۰۵.

[۱۵] حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۵۲.

[۱۶] شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۵۰.

[۱۷] شیخ صدوق، الخصال، ج ۲، ص ۶۳۲.

[۱۸] مجلسی، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۱۵.

[۱۹] شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۴۵۲.

[۲۰] سید احمد الحسن، پاسخ‌های روشن‌گر بر بستر امواج، ج ۲، سؤال ۱۵۱.

چند ورق از سفر طواف

به قلم ستایش حکمت

صفحه اول از سفر

سلام بر مکه، سلام بر منزلگاه وحی خدا،
سلام بر کعبه،

سلام بر مولودی که دیوار کعبه از شوق دیدارش شکافت،
سلام بر حجر الأسود و ملک عظیم الشان، [۱]

سلام بر صاحب این سنگ عظیم،

سلام بر مالک یوم الدین، [۲]

سلام بر صفا، سلام بر مروه،

سلام بر مصادیق ایثار، علی و فاطمه (علیهما السلام)، [۳]

سلام بر پریشان حالی هاجر،

سلام بر عرفات،

سلام بر اعمال نیمه تمام برترین زائر، [۴]

سلام بر مشعر و آیین و شعائر،

سلام بر منا و ذبیح تشنه کامش،

سلام بر مدینه و صالح سحرخیز،

سلام بر بقیع و قبرهای بی حرم،

سلام بر اسلام و ناطق قرآنش،

سلام بر پیامبر و مظلومیت خاندانش،

سلام بر همه عاشقان حج و

منا سکش،

آنان که توحید را با احمد الحسن

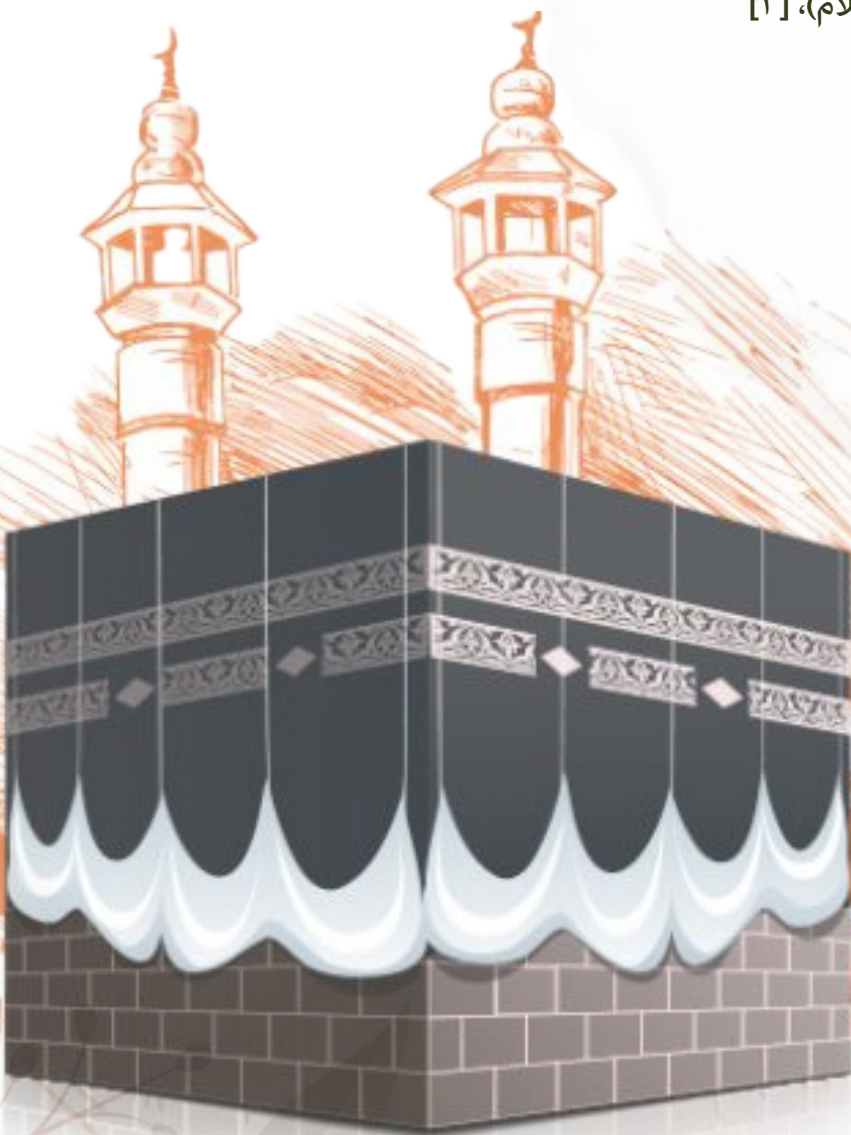
آموختند و رازهای حج را با او

شناختند.

سلام بر حج،

سلام بر احمد الحسن، آغاز و پایان

و سرانجام حج. [۵]



صفحه‌ای دیگر از سفر

سفری که از مدینه آغاز شد و تا پای حصارهای بلند بقیع پیش رفت. و حسرتی دردآور بین من و قبرهای آن‌سوی دیوار باقی گذاشت. این سوی دیوار، من ماندم و بغض شکسته و یک چادر خاکی. یاد اضطراب حسن (علیه‌السلام) و گوشواره مادر، و روضه‌ای که زیر لب زمزمه می‌کردم. تن نیمه‌جانم را کشاندم تا پای قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و پرده سبز حرمش، وه، چه شکوهی داشت! هنوز تماشای منبر و محرابش، پس از گذشت صدها سال از فراغش. و چشمانی که هنوز ملتهب حیدر است ...

خدایا، جای پای ملائک را می‌توان دید،

اثر شکوه و جلال تو را می‌توان دید،

و ناله رسول اعظم را می‌توان شنید:

"ما اودی نبی بمثل ما اودیت" [۶]

آری، هیچ پیامبری به اندازه محمدت آزار ندید،

از لابه‌لای تاریخ می‌توان فهمید.

درب خانه فاطمه را بستند،

حرمت نام علی را در اذان شکستند،

قفسه‌ها و کتابخانه‌ها سد معبر نشستند،

و پرده‌ها را آویختند،

و شفاعت که در آن تردید کردند. [۷]

دربغ از این‌که تو خود روح در جریانی و در جانی و خود جان جهانی ...

آری، نام مولایمان علی امیرالمؤمنین را از اذان حذف کردند.

بی‌خبران، روح هستی، خالق افلاک، فاتح اسرار، یا علی گفت و باب رحمتش را باز کرد.



ورقی دیگر از سفر

در صحن مسجدالنبی، شاهد ستون‌های افراشته‌ای هستی که در فراق سجده‌ای طولانی بر قبر پیامبر به ستوه آمده‌اند، اما بعد، در صفوف نماز چشمت به ناهمگون‌ترین اتحاد دنیا می‌افتد، اتحاد شیعه و سنی، که از حقیقتش دور شد و واقعیت را زیر بزرگ‌ترین رادیکال دنیا نشان‌دادند و حکم به تساوی ناهمگون دادند. چگونه می‌توان معادله چندجهولی غصب حق خلافت و آتش پشت خانه مادر و هتک حرمت وصیت پیغمبر را با یک لبخند ساده و لفظ وحدت بین دو عقیده حل کرد؟! چقدر گذشتن از این کینه نمک بر زخم می‌پاشد و استخوان را در گلو می‌فشارد.

برشی دیگر از سفر

اتوبوس راهی جبال افراشته عربستان شد. جبل ثور و میقات نور... حکایت یادگاری که در لیلۃ المَبیت رسول الله (صلوات الله علیه و آله) در بستر خویش به جای گذاشت. [۸] و رشادتی که علی (علیه السلام) بی سؤال و جواب، به نمایش گذاشت... و صدای ملائک که هنوز به گوش می رسد و یک صدا می گفتند: "لا فتی الا علی، لا سیف الا ذوالفقار" [۹]

بخشی دیگر از سفر

پس از استراحت کوتاهی و ترک کردن کام در داغستان عرب، به جبل النور رسیدیم. بر فراز کوه، غار حرا بود که ردپای عبادتگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هنوز در دل تاریخ به یادگار مانده. حوالی غروب کوهپیمایی به مقصد حرا را آغاز کردم. حس شور عجیب با نشاطی نیش دار، چراکه تاریخ چند صد سال رسیدن مرا به تأخیر واداشت و امشب که پای، جای پایش گذاردم، دیگر پیامبر خدا در غار نیست و سجده گاه او را خالی خواهم یافت. صوت مجزون قرآنش پژواکی در بلندای کوه نخواهد داشت و طنین "إقرأ" و ندای لبیک او...

از پله ها بالا رفتم؛ حدود ۱۰۰۰ پله را طی کردم؛ از پیچ و خم های کوه زائرائی که با بطری های آب سرد با زبان های مختلف دنیا به استقبال مان می آمدند تا تن خسته از این کوهپیمایی را قوت دوباره دهند و میل رسیدن به مقصد را زیاد کنند؛ و تنقلاتی که در کیف دستی کوچکم داشتم برای تشکر با یک لبخند ساده تقدیمشان شد. بعد از یک ساعت و نیم، بر فراز کوه رسیدیم و سجاده های که گشوده بود تا نماز مغرب را در بالاترین قسمت کوه بخوانیم.

و بعد از استراحت کوتاهی باید برای لحظه رسیدن به عبادتگاه حبیب خدا خود را آماده می کردم. از شکاف باریک دو صخره گذر کردیم و بعد به شکل خمیده از لابه لای صخره های دیگر گذشتیم... راه رسیدن چه مشق مشقت دارد و سختی دلچسبی که عرق انتظار را از تن می زدود و با خنکای نسیم رحمتش عجین می شد و یأس مرا به امید بدل می کرد. بعد از این لحظه، چشمانم به غاری روشن شد، ساده و کوچک، که روزگاری میزبان بهترین خلق خدا بود و ضیافت چهل روزه اش را به بعثت رسانید. و علی هم سفر و هم سفره گاه و بیگاه این ضیافت بود.

به همراه داشتم، برافراشتم تا تصویرش بماند یادگار چشمانم قلّه برای محمد (صلی الله علیه و آله) آغاز صعود برای در ذات الهی. و داستان جهاد اکبر اینجا جان گرفت و قرآن گرفت. [۱۰]

پرچم "البیعة لله" را که و به یاد آورم فتح این فتح مبین بود و فزونی چهره یکی شدن با



فصلی دیگر از سفر

دقایقی در صف ایستادیم تا نوبتمان شود و دو رکعت نماز در سجده‌گاه پیامبر خدا بخوانیم. چه خلوتگاه ساده و بی‌تکلفی را برای عبادت برگزیده بودی! هیچ نشانی از دنیا و تعلق خاطرش نبود. تنها تَنِ عریان کوه بود شاهد سجده‌های طولانی و اشک‌های بی‌محابا... و در نهایت، همین مناجات‌ها صفحه وجود محمد (ص) را به **قاب قوسین او ادنی** برد [۱۱] و میقات بی‌نظیر خداوند را برایش رقم زد؛ و زیباترین گفت‌وگوی هستی را آفرید.

- عَفُوكَ ... عَفُوكَ ...

- سَبَقَتْ رَحْمَتِي مِنْ غَضَبِي ... [۱۲]

روایتی دیگر از سفر

بعد از ساعتی راز و نیاز، تکه‌ای از دلم را پای سَجَادَةُ حَبِيبِ خدا دفن کردم و با آرامشی همراه با سُبُکی از کوه پایین آمدم. آن شب را تا پاسی از شب در هتل آرمیدم. سپس راهی بیت‌الله‌الحرام شدم و پس از نماز، طواف خود را به نیت رسول خدا (صلوات الله علیه و آله) آغاز کردم و بعد طوافی برای پدرش عبدالله و مادرش آمنه انجام دادم. الحمدلله رب العالمین. و این فخری نیست جز ادای دین.

خداوند را سوگند دادم به صاحب این خانه که انصار قائم علیه‌السلام را ثابت‌قدم گرداند و آنها را خدمتگزاران عامل این زمان قرار دهد و صفحه وجود مؤمنین و مؤمنات را به نور رسولش محمد منور نماید.

اما عمر سفر کوتاه است

و بالاخره روز وداع فرارسید. با تنی خسته و اندوهی طولانی، حجرالاسود را از دور وداع گفتم و باری دیگر در حقانیتش شهادت دادم:

سوگند به خدا ذرّ حق است،

دزه و امتحان نار حق است،

شهادت می‌دهم میعاد حق است،

احمد الحسن، شاهد میثاق حق است.

منابع:

[۱] سید احمد الحسن، پاسخ‌های روشن‌گرانه بر بستر امواج، ج ۴، پرسش ۳۲۷.

[۲] ر.ک: سید احمد الحسن، گزیده‌ای از تفسیر سورة فاتحه.

[۳] ر.ک: سید احمد الحسن، در محضر عبد صالح، ج ۲؛ سید احمد الحسن، توهّم بی‌خدایی، از کدام ایشار سخن می‌گوییم؟

[۴] ر.ک: پیک صفحه، ج ۱، ص ۲۸۶



[۵] ر.ک: سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۲، سؤال ۴۰.

[۶] محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۵۶.

[۷] ر.ک: سید احمد الحسن، توحید:



[۸] شیخ مفید، الإرشاد، ترجمه رسولی محلاتی، ج ۱، ص ۴۴.

[۹] حسن بن ابی‌الحسن دیلمی، أرشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۲؛ شیخ مفید، الإرشاد، ج ۱، ص ۷۸.

[۱۰] ر.ک: سید احمد الحسن، جهاد

درب بهشت است:



[۱۱] سورة نجم، آیه ۹

[۱۲] محمدحسین طباطبائی، المیزان،

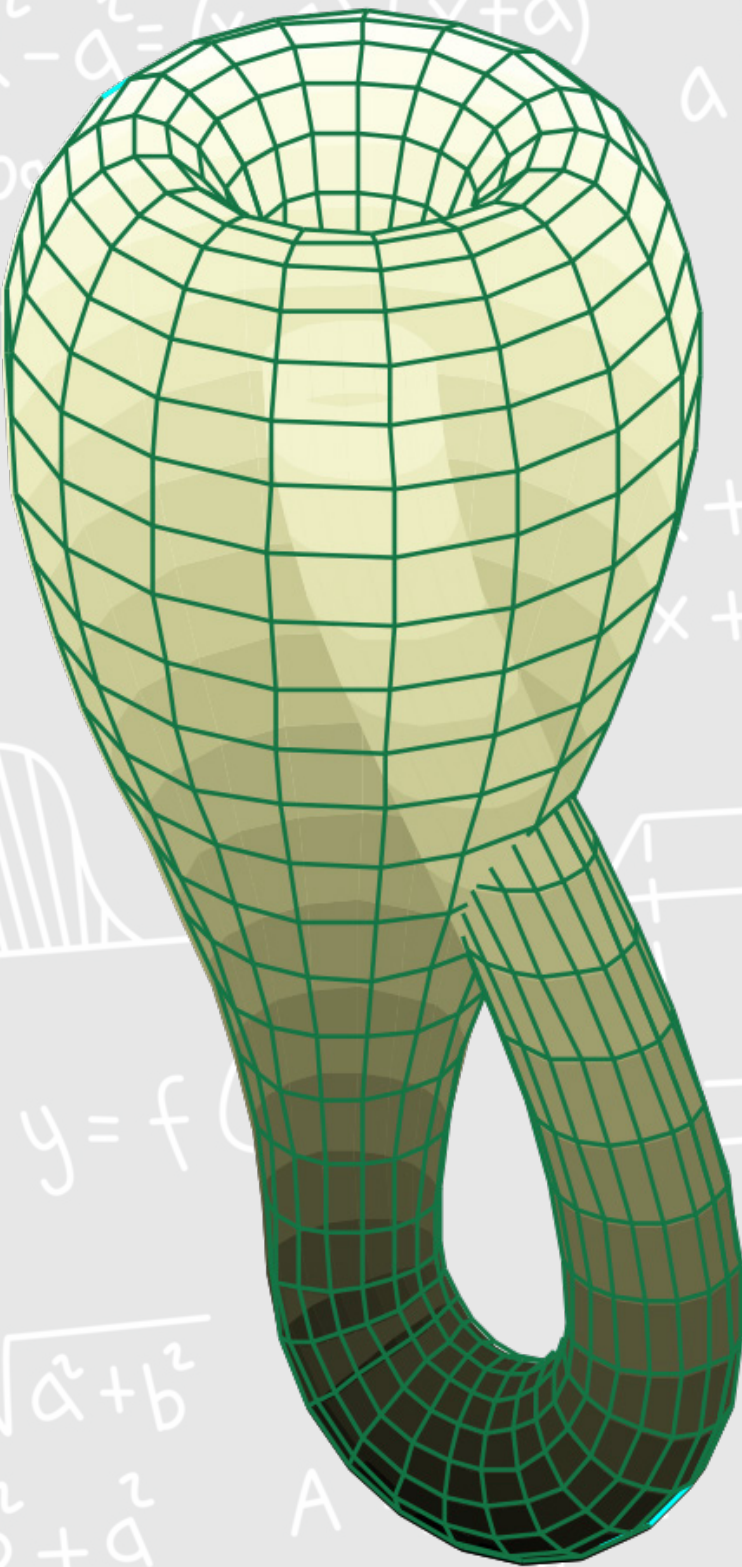
ج ۱۳، ص ۸-۳۴.



پی‌آواز حقیقت بدویم

ا قسمت پنجم: علوم انتزاعی

به قلم مجتبی انصاری



در قسمت پیشین، درباره علوم عقلی و ضرورت وجود آنها صحبت کردیم. بعضی از علوم عقلی نیز درباره واقعیت‌های عینی سخن می‌گویند. اما در مقابل علومی وجود دارد که خود را از جهان بیرونی جدا کرده و درباره اشیاى ذهنی سخن می‌گویند؛ به چنین علومی، علوم انتزاعی می‌گویند. از مهم‌ترین علوم انتزاعی ریاضیات است.

در آثار کشف‌شده از سومریان و اکدی‌ان، الواحی وجود دارد که نشان می‌دهد اعداد و حساب، از حداقل هفت هزار سال پیش در بین‌النهرین وجود داشته و سپس به مصر و هند و چین و یونان گسترش یافته است. [۱] همچنین مفاهیم هندسی در تاریخ بشری و محاسبات نجومی به کار گرفته می‌شده‌اند تا زمانی که اقلیدس آن را به شکل جدیدی سازمان‌دهی می‌کند.

نکته عجیب اینجاست که مفاهیمی همچون عدد، خط و نقطه، مفاهیمی انتزاعی هستند و در واقعیت، بر اشیاى خاصی اطلاق نمی‌شود. با این حال، همین مفاهیم انتزاعی به قدرتمندترین ابزار دانش و دادوستد و بسیاری کاربردهای دیگر تبدیل شده است. این اهمیت تا آنجاست که توصیف بسیاری از نظریه‌ها در علوم تجربی نیز بدون استفاده از مدل‌های ریاضی امکان‌پذیر نیست. نظریه نسبیت عام و خاص انیشتین، نظریه ریسمان، نظریه کوانتوم و بسیاری از نظریه‌های دیگر در این محدوده قرار می‌گیرند.

ریاضیات نیز بدون تحول باقی نمانده است و در حدود سه قرن گذشته تغییرات معناداری در آن رخ داده است و مفاهیم انتزاعی جدیدی مانند هندسه‌های نااقلیدسی، اعداد مختلط، فضاهاى چندبعدی و ... به آن اضافه شده است. با تکامل ابزارهای اندازه‌گیری و محاسباتی، این علوم انتزاعی نقش خود را در پیشرفت دانش بشری تثبیت کرده‌اند. بنابراین باید اقرار کنیم که دانش



بشری به شناخت‌های
حسی و علوم تجربی محدود
نمی‌شود.

اجازه دهید اندکی با دقت علمی
مانند اقتصاد، سیاست، حقوق و
روابط بین‌الملل را بررسی کنیم.
این علوم نیز بر مبنای مفاهیمی
مانند پول، حق، دولت‌ها، ملت‌ها،
کشورها، شرکت‌ها و نهادها استوار
شده‌اند. این مفاهیم هم مفاهیمی
انتزاعی هستند.

پولی که در حساب بانکی شماست
تنها یک عدد است، اما همین عدد
به شما این امکان را داده است که
به فروشگاه بروید و با کارت بانکی
خود کالایی بخرید.
اگر فروشنده برای این عدد ارزشی

قائل نباشد، مبادله‌ای
هم صورت
نمی‌گیرد. باور
مشترک مردم به پول باعث شده
است که این مفهوم انتزاعی به
مفهومی بین‌الذهانی تبدیل شود
و علمی مانند اقتصاد شکل بگیرد.
لذا علم اقتصاد را هم می‌توان یک
علم انتزاعی دانست. علوم دیگری
مانند حقوق، روابط بین‌الملل
و ... نیز علمی درباره مفاهیم
بین‌الذهانی هستند و نه مفاهیم
واقعی. لذا این علوم را نیز می‌توان

علمی انتزاعی دانست. این مفاهیم
انتزاعی هرچند مفاهیمی ذهنی و
غیرواقعی هستند، اما در جوامع
بشری نقشی کلیدی و تعیین‌کننده
دارند. بنابراین، بسیار دور از ذهن
است که کسی منکر نقش این
مفاهیم غیرواقعی باشد و آنها را از
دایره علم بیرون کند.

در هر حال، اگر کسی علم را به علم تجربی محدود کند، خود را از بخش
گسترده‌ای از دانش بشری محروم ساخته است.
ادامه دارد ...

فرازهایی از خطبه‌های نماز جمعه

خطیب:

سید محمد موسوی

وارثان حقیقت

خداوند سبحان و بلندمرتبه
فرمود: (و در زیور، پس از ذکر نوشتیم که
زمین را بندگان شایسته‌ام به ارث خواهند برد). در
این آیه، پیامی برای عبادت‌کنندگان وجود دارد. از صفات
آنان [عبادت‌کنندگان]، این است که زمین را به ارث می‌برند.
آنچه می‌دانیم این است که کسی که زمین را به ارث می‌برد، وصی هر
زمان است، پس وارثان زمین پیامبران (ع) هستند و هرکدام از آنان به امر
خداوند سبحان و متعال برای کسی که بعد از اوست وصیت می‌کند. این یک
قانون است که وارثان زمین، پیامبران هستند و پس از آنان اوصیا (ع) هستند.

در این آیه، می‌بینیم زمین را یک نفر به ارث نمی‌برد، آیه جمع است: (بندگان
صالح). در این آیه، می‌بینیم زمین را یک نفر به ارث نمی‌برد، بلکه گروهی از یاران
قائم مهدی (ع) هستند. همچنین این وارثان، وصی نیستند؛ آیا مقام یاران مهدی
(ع) را مشاهده می‌کنید؟ آیا بخشش خداوند سبحان و متعال بر یاران مهدی (ع) را
مشاهده می‌کنید و در عین حال مسئولیت بزرگ بر یاران امام مهدی (ع) را؟

او [سید احمد الحسن] (ع) می‌فرماید: «هدف از این وراثت این است که آنان حجت
وارث حقیقی بر زمین، یعنی وصی مهدی بر مردم هستند؛ آنان حجت خدا
هستند.» یاران مهدی حجت‌های حجت خدا هستند، و وراثت آنان به این دلیل است
که آنان حجت‌های حجت خدا و جانشینان جانشین خدا بر زمین هستند. همان‌طور که
وراثت امام مهدی (ع) به این دلیل است که او حجت خدا و جانشین خداست، یاران
مهدی، یاران قائم، وارثان حقیقی زمین‌اند. آنان حجت خدا و جانشینانی برای
جانشین خدا هستند.

تاریخ انتشار: ۲۰ - ۰۵ - ۲۰۲۳؛ ۱۴۰۲/۰۹/۱۷

